

چيستآن / صالح محقق راسخ

بازتاب رسوم و عنعنات در شاهنامه / محمديونس طغيان ساكابي

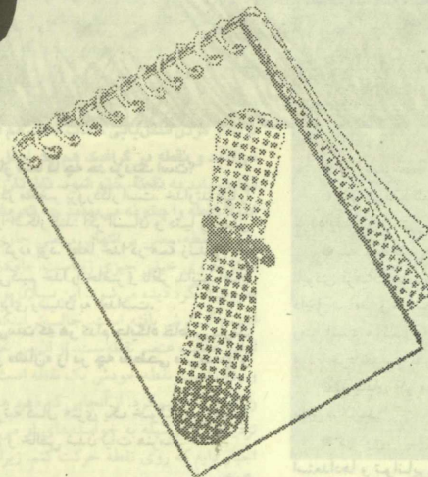
گنج بادآورده / كاظم يزداني

آيا اسامي خاص ترجمه پذيرند؟ / علي عالمي کرمانی

چيستآن



بنیاد اندیشه
تابش ۱۳۹۲



محمد صالح راسخ

چيستآن جمله‌ای است کوتاه، يا نظمی است که در آن، بعضی از خواص علایم، ویژگی‌ها و معیژات یک شیء به قسم پوشیده يا بعضی قرائن کتابوی يا استعارى، با تشبیهات غیر صریح بیان می‌شود و شنونده باید از روی این قرائن اصل شیء را دریابد. این جملات که اکثر مردم ما آن را «چيستآن» می‌خوانند، در برخی از نقاط کشور ما به نام‌های گوناگون نامیده می‌شود، مثلاً در هرات «قُزُی»، در غزنی «مانی» و در راج بدخشان «مسأله» نامیده می‌شود.

چيستآن از زانرهای مروج ادب شفاهی است که از دیرگاه در میان مردم به وجود آمده است. رښکبای آن را می‌توان حتی در اساطیر و داستان‌های باستان جستجو نمود. به طور مثال، در شاهنامه فردوسی، در داستان سام، وقتی زال نامه سام را به منوچهر می‌رساند، مویذن با پرسش شش چيستآن از زال، هوش و ذکاوت او را به آزمایش می‌گیرند.^۱

وجود کلمه چيستآن و کلمات معادل آن در زبانهای باستان ما نیز از موجودیت این زانر ادبی شهادت می‌دهد. اگر چه مفهوم کلمه «چيستآن» را بعضی‌ها دستوری و از اختراعات شخصی به نام ملا فیروز دانسته‌اند، اما نمی‌توان از مشابهت لفظی و معنایی آن با کلمه «چيستای» اوستایی و سانسکریت چشم پوشید، زیرا در زبان اوستایی «چيستآ» به دو مفهوم به کار رفته، یکی به معنای علم و دانش، ایزد و موکل دانش مزدایی و آگاهی و دیگری به شکل «چيستی» به معنای رب‌التويع علم و دانش که در یشت شانزدهم به کار رفته است.

به همین ترتیب در سانسکریت کلمه «چیتاس» به معنای عقل، شعور، ذهن و تفکر و دانایی آمده و «چیتا» به مفهوم بخشاینده دانایی و ادراک است که با چیتای اوستایی هم‌ریشه می‌باشد.

در متون پهلوی نیز نمونه‌های چيستآن آمده است.^۲ در ادبیات کلاسیک دری، نمونه‌های چيستآن‌ها تحت عنوان «لغز» و «معنا» درج گردیده است، اما این چيستآن‌ها از نگاه ویژگی‌های خود با چيستآن‌های شفاهی چندین تفاوت دارند، یکی این‌که چيستآن‌های ادبی منظوم هستند و گوینده آن‌ها نیز معلوم است، برخلاف چيستآن‌های عامیانه یا فولکلوری که گویندگان آن‌ها به صورت مشخص معلوم نیست. همچنین چيستآن‌ها نسبت به لغز و معنا ساده‌ترند و صنایع هنری در آن‌ها کمتر به کار رفته است.

چيستآن‌های شفاهی به دو شکل منظوم و منثور وجود دارد. در چيستآن‌های فولکلوری، گوینده اوصاف و علایم چیزی را قسمی ذکر می‌کند که با اوصاف چیز دیگری شباهت بسیار نزدیک داشته باشد. این چيستآن‌ها اقسام گوناگون دارد. از لحاظ ساختار و محتوای چيستآن‌ها، می‌توان آن‌ها را چنین بخش‌بندی کرد: چيستآن به مفهوم عام، چيستآن خانگی، چيستآن داستانی، چيستآن شماره‌ای.^۳

۱ - چيستآن به مفهوم عام

در این نوع چيستآن‌ها، علایم و اوصاف مفاهیم و اشیا با قرینه‌های کنایی، استعارى يا تشبیهات غیر صریح ارائه می‌شود و اصل مفهوم مورد نظر را از خلال این قرائن درمی‌یابند. این‌گونه چيستآن‌ها که به اشکال منظوم و منثور وجود دارد، بیشترین قسمت چيستآن‌های عامیانه را تشکیل می‌دهد. چيستآن‌های عام را از لحاظ ساختار، سمبول‌سازی و جواب‌های آن می‌توان به پنج گونه زیرین مشاهده نمود:

الف) چيستآن‌های تجنیس: در این‌ها از کلمات متجانس کار گرفته

چيستآن





می شود، قسمی که دو کلمه طوری باهم ترکیب می یابند که کلمه بسیط آن، عام تر از کلمه مرکب می باشد و شنونده در قدم اول فوراً متوجه کلمه عام تر می شود که به ذهنش نزدیک تر است و اگر در الفاظ و معنای چستان تعمق نکند، در جواب به اشتباه مواجه می شود. این صفت چستان ها مانند تجنیس مرکب در شعر است، اما با این تفاوت که در شعر واژه های مرکب و متجانس هر دو ذکر می شود ولی در چستان ها تنها کلمه مرکب ذکر می شود و شنونده با شنیدن آن، کلمه متجانس را حدس می زند. این جا معنی در خود چستان پوشیده می باشد، مانند:

- مرده در دریا شلغم [شل غم] می خورد.

- سبز و بلند است خدا نیافریدش آئی آفریدش!

- چیست که خدا آن را نیافریده آئی آفریده!

(ب) چستان های استدلالی: اگر چه تمام چستان ها با استدلال حل می گردند، ولی حل این نوع چستان ها به استدلال بیشتری نیاز دارند، زیرا متشکل از چندین جزء هستند و اجزای مذکور، ظاهراً با هم دیگر متضاد واقع می شوند. با استدلال است که این تضاد رفع می گردد. مثلاً در این چستان:

اشتر ببرد از لاغری

از بسکه پی بسیار داشت

نی در زمین نی در هوا

نزدیک شام وقت سحر

مقصود گوینده این است: اشتری که پی یعنی چرو زیاد داشته و لاغر نیز بوده، نه در روی زمین و نه در هوا، یعنی سرپل، در نزدیکی های شهر شام، و نت سحر مرد.

(ج) چستان های زنجیری: در این نوع چستان ها اوصاف یا علائم چندین شیء، به قسم متوالی و مسلسل ذکر می شود که شنونده نخست به خطا می رود و همه را اوصاف و علائم یک شیء می پندارد و بعداً با تفکر درمی یابد که هر عبارت را هر جمله، از خود معنایی مخصوص دارد و چستان از عبارات مستقل ترکیب یافته است، مانند:

آزل بزلک یکی

مازل بزلک، دو

جواب:

آزل بزلک: انگور

مازل بزلک: زنبور

□

تیر صلد، سه

در کوک رود چهار

در دشت دود پنج

در آب رود، شش

سرگبدکس هفت

جواب:

تیر صلد: نیشکر

در کوک رود: آهو

در دشت دود: خرگوش

در آب رود: ماهی

سرگبدکس: انار

(د) چستان های تمثیلی: در این نوع چستان ها، عموماً مشخصات شیء مورد نظر به وسیله حرکات دست و انگشتان سر و ایماهای چشم و آبرو به طور کنایت ادا شده و به وسیله کلماتی که در چستان به کار برده می شود، به حرکات اشاره می گردد. از این رو ما آن ها را چستان های تمثیلی یا ایمايي می خوانیم.

۲ - چستان های خانگی

این نوع چستان ها از هر جهت با نوع اول تفاوت دارد، زیرا در چستان های عام، مشخصات اشیای مختلف با تشبیهات و استعارات گوناگون بیان می شود، اما در چستان های خانگی، طوری که از نام آن پیداست، مشخصات خانواده ها از لحاظ ترکیب و تعداد ارائه می گردد تا طرف مقابل به اساس آن خانواده مورد نظر را دریابد.

شیوه تدبیر مسابقات چستان گویی، چنین است که جوانان و نوجوانان خوشبخت در شب های میهمانی، و یا اعضای یک خانواده در شب های زمستان که زمان بیکاری و تفریح است، گرد هم می آیند و بعد از این که همه موافقت نمودند که با چستان های خانگی وسیله ای برای وقت گذرانی فراهم نمایند، به مسابقه آغاز می کنند. در آغاز گوینده چستان به آواز بلند می پرسد:

- چستان چیس؟

دیگران با شخص طرف مقابل می پرسند:

- در خانه کیس؟

باز گوینده چستان می گوید که:

- در خانه شخصی که می زنه یک قرسی.

البته عبارت «که می زنه یک قرسی» را از روی شوخی می گویند، زیرا بعضاً با گشتن قرسی دست خود را چنان حرکت می دهد که نفر پهلو یا مقابل گوینده، تصور می کند که او را با سیلی می زند. این حرکت برای آن است تا فکر و حواس جانب مقابل کاملاً متوجه گوینده باشد. بعد گفته می شود که:

- یک زن، یک مرد، ایشان زن و شوی، سه دختر، چهار بچه و یک مشک سر دیگران.

این مشخصات نظر به تعداد یک خانواده گفته می شود. شنونده با شندگان، تمام اقوام، خویشان، دوستان، آشنایان و همسایگان مشترک گوینده را از حافظه می گذرانند تا دریابند که این ترکیب و تعداد با کدام یک آن ها مطابقت می کند. در صورتی که شنونده به دریافت خانواده آن مورد نظر موفق نشد، دیگران با خنده و شادی او را تحسین می نمایند. اگر موفق نشد، گوینده به طرف مقابل می گوید:

- هی ده بنی!

شنونده مجبور است دهکده یا شهری را به او بدهد. در غیر آن، جواب نمی شنود. اگر شنونده ده ده، مثلاً بگوید:

- برو، مزارشرف از تو.

در این جا طرف غالب معلومات خود را در مورد مزارشرف به رخ دیگران کشید، با سرفرازی و غرور به تحقیر طرف مقابل پرداخته می گوید:

- مزارشرف از من، بزرگان و اولیای من، زیارت سخی جانش از من، زیارت شیت پیغمبر (ع) از من، یاب قمبرش از من، امام جانش از من، شیخ شلدمان و لیش از من، میله گل سرخش از من، نبات هایش از من، اسب های پرکشی اش از من... مرداری هایش از تو. من ده چاه قند پیغتم،

شترنگ کتم، توده چاه... بیفتی، تراپ کنی. خاندان لاله کوبود!

چستان های خانگی که نمایانگر تسلط نظام قبیله ای و پدرسالاری سنتی بر جامعه ماست، متضمن دو فایده برای نوجوانان و جوانان است: - آن ها با خانواده های اقوام، خویشاوندان، اقارب، دوستان، آشنایان و همسایگان خود و نحوه ترکیب، تعداد و طرز زندگی آن ها آشنایی حاصل می نمایند.

- آن ها به دهکده ها و شهرهای کشور خود عمیقاً معرفت می یابند و معلومات حاصل می کند که کدام اماکن متبرکه در کدام شهرها موقعیت دارد و پیداوار زراعتی و صنعتی کدام منطقه از چه قرار است.

۳ - چستان های داستانی

این نوع مستقلی از چستان های عامیانه دری است، بدین معنی که هم از لحاظ شکل و هم از لحاظ محتوی از سایر انواع متفاوت است. چستان های داستانی مشخصات یک شیء را با تشبیه و استعاره بیان نمی کند، بلکه نتیجه یک قصه با داستان بسیار کوتاه و نشرده یا علل آن، و به عبارت دیگر، گره گشایی داستان به قسم چستان و سؤال مطرح می گردد و باید بدان پاسخ گفته شود.

این نوع چستان ها که برخی از آن ها مربوط به افسانه های دراز است و به سبب استقلال وجود، به شکل یک حکایت کوتاه و یا چستان داستانی در افواه عامه افتاده، بیشتر بین جوانان رایج است و به سبب پیچیدگی موضوع آن ها، اطفال و نوجوانان بدان کمتر علاقه می گیرند. شیوه پرسش این چستان ها مانند سایر انواع چستان ها است و آن که از هوش و ذکاوت بیشتر برخوردار باشد، جواب سؤال را درمی یابد. در این جا به طور نمونه یکی از این چستان ها را نقل می کنیم:

قصه قاضی عادل

یک زن و یک شوی بودن که سال ها خانیشان آشتک نمی شد. بعد از چندین سال، در خانه شان طفلی به دنیا آمد، ولی مادر طفل سخت مریض شد که همگی فکر کردن مرده. از همین خاطر شویش که کسی نداشت، آشتک خود به یک زن که اولاد نداشت به فرزندی داد. اما هر روز که شوی زن از خانه برآمد، دیوال کوچک سرش چه شد و مرد، اما زنش جور شد.

چند سال بعد کسی به زن گفت که شویت آشتک را به زن فلان کس به فرزندی داده بود، آیا پس گرفتی اش؟ زن بسیار خوشحال شده پیش همو زن رفته گفت: - آشتک مه بنی! او زن حاضر نشد، گفت: - آشتک از خود من.

هر دو زن دعوا کده پیش قاضی رفتن و هر کدام می گفت که آشتک از من اس. یکی از دو نفر، شاهد می آورد و دگیش می گفت که از خود بچه گک پسران کنین که بچی کی اس؟ قاضی حیران مانده بود، بالاخره گفت:

- ای قسم نمی شه. بچه ره دو نیم می کنیم، به هر کدام نیم شه می نیم. همی که قاضی او گپه زد، زنی که دعوا کده بود، ده پای قاضی افتاد و عذر می کرد که ای کار ره نکنه، او خودش می گفت:

- دروغ گفتم، ناحق دعوا کدم، مادر اصلی آشتک همی زن اس که بچه پیش اوس، جزا بنی که ناحق عرض کدیم.

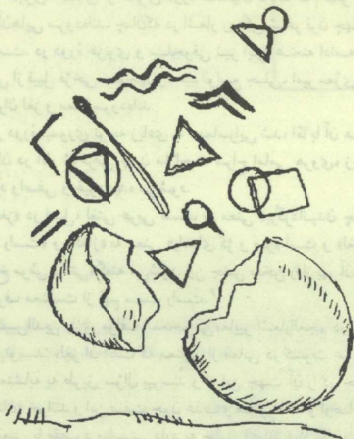
اما قاضی آشتکه به همو زن داد و گفت:

- تو مادرش استی، ناحق دعوا نکدی، بگیر، آشتک از توس. خوا وقتی که او زن خودش اقرار کده که آشتک از او نیس، چرا قاضی آشتک را به او داد؟

۴ - چستان های شماره ای:

این نوع چستان ها که از لحاظ پرسش به سلسله اعداد ریاضی، آن را چستان شماره ای خواندیم، عبارت از یک سلسله سؤالانی است که موضوع آن ها - به هرگونه محدوده ای که باشد - با سلسله اعداد ریاضی از شماره یک آغاز می شود و ختم آن وابسته به امکانات و توانایی عملی و درک جواب دهنده و پرسنده است.

چستان های مذکور در اساطیر اقوام مختلف و کتب کلاسیک از قدیم الایام بوده و ریشه های باستانی دارد. این گونه چستان ها در تورات و اساطیر یونان (به خصوص در درامه آودیپ شاه)، در متن پهلوی «ساتیکان پوست فریریان»، شاهنامه فردوسی و کتب فقهی دیده می شود.^۲



به هر حال، چستان های شماره ای چنین است که دو نفر از جوانان یکی از دیگری می پرسد:

- یکی که در نمیشه چیست؟

و طرف مقابل باید پاسخ قناعت بخش بدهد. این جواب باید از نظر علم شرع یا منطق (البته در سطح عامیانه) قابل قبول بوده، امکان تردید آن وجود نداشته باشد. چون سؤال اول پاسخ گفته شد، این سلسله دوام پیدا می کند و پاسخ دهنده باید فوراً و با پس از تکرار چند ثانیه ای جواب گوید، در غیر آن مسابقه دوام یافته نمی تواند. او بلافاصله گفته بتواند، دویی که سه نمی شود چیست؛ سه ای که چهار نمی شود چیست؛ چهاری که پنج نمی شود چیست؛ یا آخر، یعنی تا جایی که توانایی پاسخ گفتن را داشته باشد و یا امکان جواب دادن موجود باشد.

با مروری بر موضوعات یا جواب های ثبت شده، چستان های شماره ای را می توان به چهار گروه جدا کرد:

- گروه جوابهای فقهی





گروه پاسخ‌های فلسفی (در چوکات حکمت عامیانه)

گروه پاسخ‌های جغرافیایی

گروه پاسخ‌های عام که در برخی موارد فاقد منطق قوی نیز بوده می‌تواند.^۵

غیر از چیستان‌های فولکلوری، چیستان‌های ادبی نیز در ادبیات دری فراوان است که عموماً توسط شاعران و گویندگان نامدار ادب دری ساخته شده است، زیرا برخی از شاعران برای تفتن و سرگرمی دست به ایجاد انواع چیستان‌ها زده و کوشیده‌اند معانی و مطالب را استادانه و با مهارت ویژه و لاف‌افاظ بچینند، تا آثانی که دارای فهم عالی نباشند، به کنه مطلب عبارت‌ها و جملات‌شان پی برده نتوانند.

قدیم‌ترین چیستان در ادب دری، به صورت مشخص معلوم نیست. اما با نظر داشت سابقه تاریخی چیستان در ادب پهلوی و اسطوره‌های باستانی نشانی از وجود آن می‌توان دید.

بعداً نیز از همان سپیده‌دم ظهور ادبیات دری، چیستان‌هایی توسط شاعران سروده شده که متأسفانه به روزگار ما نرسیده است. اما از آنجایی که اسناد موجود نشان می‌دهد، در اواخر قرن سوم و اوایل سده چهارم هجری، عده‌ای از شعرای دوره سامانیان تحت نام لغز و معما چیستان‌هایی سروده‌اند، چنانکه در اشعار رودکی شاعر قرن چهارم دیده شده است. در دوره غزنوی و سلجوقی نیز این عنعنه ادامه یافت. شعرایی از قبیل فرّخی، منوچهری، عبدالواسع جبلی، امیر معزی، انوری و دیگران لغز و معما سروده‌اند.

در دوره تیموری توجه زیادی به معما سازی شد، اما با آن هم نوعی چیستان در آثار شاعرانی چون ملا احمد سراج امامی هروی، زین الدین محمود واصفی و غیره دیده می‌شود.

«لغز» در اصل، لغتی عربی است، به معنی «برگرداندن چیزی از سمت راست» و «الغاز» به معنی «راه‌های کژ و مژ» است و «لغیز» به «سوراخ موش دشتی» گفته می‌شود. این جنس سخن را از بهر آن خوانند که صرف معنائست از فهم سست راست.^۶

نعم‌الدین رازی مؤلف المعجم فی معاییر اشعار المعجم در تعریف لغز می‌نویسد: «لغز آن است که معنایی از معانی در کسوت عبارات به شکل متشابه به طریق سؤال پرسند و از این جهت آن را در خراسان «چیستان» خوانند و این صفت چون عذب و مطبوع افتد و اوصاف آن از روی معنی یا با مقصود مناسبتی دارد به حشر الفاظ دراز نگردیده و از تشبیهات کاذب و استعارات بعید دور بوده، پسندیده باشد و تشجید را بشاید.^۷

و رشید وطواط نیز گوید: «لغز معماست، الا که این را به طریق سؤال گویند و عجم آن را چیستان خوانند.^۸

در تعریف چیستان گفته‌اند که در حقیقت همان لغز است و چون به طریق سؤال و با کلمه «چیستان» شروع می‌شود، به همین خاطر «چیستان» خوانده شده است، مانند این شعر عنصری بلخی در وصف شمشیر:

چیست آن؟ چون آتش و چون آهن و چون پرنیان

بی‌روان تن پیکری پاکیزه خون در تن روان

ار بجنبانیش، آب است، اگر بلرزانی درفش

ار پیندا زیش، تیر است، ار بخفانی کمان

از تعریفات بالا چنین نتیجه می‌توان گرفت که لغز یعنی چیستان و معماً در آغاز یکی بوده، اما در اثر انکشافات و تکامل در این فن، هر کدام

مستقل شدند. بعدها قواعد خاص برای هر یک آن، به طور جداگانه تدوین یافته و به بخش‌های علی‌هده تقسیم گردیده است.

«معما» در زبان عربی کلامی است که معنایش پوشیده باشد و این کلمه مفعول «تعمیه» است که مأخذ است از «عمی» یعنی پنهان بودن معنی چیزی در کسوت عبارات. رشید وطواط در حذایق السحر فی الدقایق الشعر می‌نویسد: «این صنعت چنان باشد که شاعر نام معشوق یا نام چیز دیگری را در بیت پوشیده بیاورد، اما به تصحیف، اما به قلب، اما به حساب، اما به تشبیه، اما به وجهی دیگر، و آن‌چنان باشد که از طبع نیک دور نباشد و از تطویل و الفاظ ناخوش خالی بود و این صفت آن را شاید که طبع‌های نقاد و خاطره‌های وقاد را به استخراج آن بیازمایند.^۹

این تعریف به وضاحت نشان می‌دهد که تا قرن ششم هجری معماً و لغز به دو نوع جداگانه تقسیم گردیده و بنیادهای ساختمان هر یک یک تفاوت بسیاری یافته است. این دوستگی تا قرن نهم هجری آن‌قدر عمیق شد که معماً را به عنوان «علم» خاص شناختند و اسالیب زیادی برای انواع آن وضع کردند.^{۱۰}

بعضی را عقیده بر این است که قدیم‌ترین معما سازی منسوب به انوری ابیوردی شاعر قرن ششم هجری است و کلمه «معما» به مفهوم امروزی در اشعار او دیده شده است که نشان می‌دهد در روزگار او مروج بوده است، چنانچه گوید:

همچو معماست فخر و همت او شرح

همچو ایستاست فضل و سیرت او زنت^{۱۱}

در عهد تیموریان، معما سازی چنان اوج گرفت که به گفته علی شیر نوابی در مجالس النفایس، در روزگار او (قرن نهم هجری) ۸۲ نفر معما سرا یاد شده که جز معما سازی کاری نداشتند و گروهی نیز چنان مستغرق این کار گردیدند که به معما می‌معروف گردیدند، مثل میرحسین معما بی، شهاب‌الدین معما بی، مولانامحمد مولایی و غیره.^{۱۲} در همین عصر بود که تألیفات زیادی درباره معما نوشته شد، چنانکه تنها جامی هفت رساله در این باب تألیف کرده بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- ر. ج. ب. داستان سام در شاهنامه فردوسی

۲- اسدالله شعور، چیستان‌های شفاهی دری، مطبعة دولتی، کابل ۱۳۶۷. ص ۱۰

۳- همان، ص ۱۳

۴- همان، ص ۲۳

۵- همان، ص ۲۳

۶- شمس‌الدین رازی، المعجم فی معاییر اشعار المعجم، به تصحیح محمد عبدالوهاب قزوینی، تهران، مطبعة مجلس، ۱۳۱۴، ص ۳۱۶

۷- همان، ص ۳۱۳

۸- رشیدالدین وطواط، حذایق السحر فی الدقایق الشعر، به تصحیح عباس انبال، تهران، مطبعة مجلس، ۱۳۲۷، ص ۳۰

۹- همان، ص ۲۲

۱۰- برای معلومات مزید به رساله «تاریخ‌گویی به تعمیه» تألیف پوهاند عبدالحی حبیبی مراجعه کنید.

۱۱- زین‌المابدین مؤتمن، شعر و ادب فارسی، ص ۲۳۸

۱۲- امیر علی شیر نوابی، مجالس النفایس، برگردان سلطان محمد فخری هروی، تهران، مطبعة بانک ملی، ۱۳۲۳، ص ۱۷۸



بنیاد آندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

شاهنامه اثری رزمی صرف نیست که گویای جنگ‌آوری‌ها و پهلرانی‌ها و جان‌نثاری‌ها باشد. علاوه از این‌ها همان‌گونه که در خصوصیات حماسه‌هاست، پهلوی‌های مختلف مسایل اجتماعی، سیاسی و اخلاقی مردم در دوره‌های قدیم در شاهنامه انعکاس کرده است. این اثر در حقیقت دایرة‌المعارفی است از زندگی و کار گذشتگان ما.

من در جریان سروکار با شاهنامه، به بازتاب بعضی از رسوم و عنعنات گذشتگان در این شاهکار فناپذیر برخورده‌ام که اینک باره‌ای از بنیاد آندیشه آن، در سطرهای زیرین تقدیم می‌شود.

فردوسی در بازگویی اوضاع اجتماعی آن دوران، شاعر امینی است. او تمام مسایل اجتماعی را آن طوری که هست، انعکاس می‌دهد. به طور نمونه ازدواج با محارم را که در کیش زردشتی جایز بوده، بدون آن که ملاحظه‌ای داشته باشد، ثبت می‌کند. سیپاوش به پس پرده پدر فرستاده می‌شود. باید او همسر خود را انتخاب کند. او دختری کوچک سودابه را که خواهرش است برمی‌گزیند. بهمن با دختر خود همای ازدواج می‌نماید و یگان مثال دیگر از همین دست. در درانی که تعصب در اسلام اوج گرفته بود و شاعر را به خاطر شاهنامه سراسی تکفیر می‌کردند، ثبت چنین وقایعی کار ساده‌ای نبود.

تولد، آغاز زندگی در دنیای ناپهناست. سخن را از همین جا آغاز می‌کنیم. وقتی که طفل پا به هستی می‌گذاشت، مراسم نامگذاری چنین

بازتاب رسوم و عنعنات در شاهنامه

□ محمدیونس طغیان ساکایی

بود:

پدر کودک، نامی را که در نظر داشت در گوش او زمزمه می‌کرد و بعد، آن را به آواز بلند و در میان جمع می‌گفت. نام، بدین ترتیب انتخاب می‌شد.

نبود آن زمان رسم بانگ نماز

به گوش چنان پروریده به ناز

به گوش یکی نام گفتمی پدر

نهانی دگر، آشکارا دگر

نهانی گفتش به گوش اندرون

همی خوانندی آشکارا برون

□

دوستان که بعد از مدتی با یکدیگر ملاقات می‌کردند، برای هم آغوش باز می‌نمودند، ولی در دیدارهای رسمی، مانند زمان ما، باهم دست می‌دادند. رستم به پیامبری نزد شاه مازندران رفت و شخصی به نام کلاه‌ور از او استقبال کرد. کلاه‌ور در هنگام دست‌پرسی، دست رستم را به چنگ گرفت و فشرد. او در نظر داشت که نیروی سرینجه مازندرانیان را به رستم نشان دهد. و فرستادگان و کهرتان، در بارگاه شاهان و بزرگان سجده می‌کردند و زمین می‌بوسیدند. مثال‌ها فراوان است. به یکی دو بیت اکتفا می‌شود.

نخست آفرین کرد و بردش نماز





زمانی همی گفت با خاک، راز و یا

چو گیو آن نشان دید، بردش نماز

همی ریخت آب و همی گفت راز

در آن دوران‌ها، بوسیدن دست خانم‌ها جزء رسم و رواج بوده است. قیصر دختر خود مریم را برای خسرو می‌فرستد و خسرو در اولین دیدار، دست او را می‌بوسد:

بیرسید و بر دست او بوسه داد

ز دیدار آن خوب رخ، گشت شاد

تک‌نوازی و آهنگ‌خواندن که در کشور ما هنوز معمول است، در باستان‌گاه نیز مرسوم بوده. رستم در گذشتن از هفت‌خوان بر لب چشمه‌ساری از رخس زین می‌گیرد و رفع خستگی می‌کند. او می‌نوازد و آهنگ می‌خواند. ضمن مثال، آرزوی رستم را نیز می‌دانیم:

نشست از بر چشمه فرخته‌ده پی

یکی جام یاقوت پر کرده می

تهمن مر آن را به بر در گرفت

بزد رود و گفتارها بر گرفت

که آواره بد نشان رستم است

همه جای جنگ است میدان اوی

بیابان و کوه است بستان اوی

می و جام و بویا گل و مرغزار

تکرده‌است بخشش مرا روزگار

همیشه به جنگ نهنگ اندرم

و یا با پلنگان به جنگ اندرم

رستم به چشمه‌سار رود نواخت و آهنگ خواند و می‌نوشید. در می‌نوشی‌های دسته‌جمعی یک نوع مسابقه به راه می‌افتاده است. مثال‌های زیادی می‌توان از شاهنامه آورد، اما مثالی را ارائه می‌کنیم که رستم در آن بزم، صاحب جام است. او به یاد کاووس کی جام را سر می‌کند و:

دگر باره بستد، زمین داد بوس

چنین گفت کین یاده بر روی طوس

اما پهلوانان می‌گویند:

که ما را بدین جام می‌جای نیست

به می با تو ابلیس را پای نیست

می و گرز و یک زخم و میدان جنگ

نیامد جز از تو کسی را به چنگ

و رستم روی به برادرش زواره جام می را سر می‌کشد. زواره هم ساغر بر کف می‌نهد و به یاد شهنشاه می‌نوشد:

بخورد و ببوسید روی زمین

تهمن بر او بر گرفت آفرین

که جام برادر، برادر خورد

هژیر آن که او جام می بشگردد

از ابیات بالا برمی‌آید که پیش از نوشیدن و بعد از آن، زمین را می‌بوسیده‌اند.

یکی دیگر از رسم‌های دیرپای و پسنجیده که هنوز در کشور ما سخت پا برجاست، همانا خواستگاری برای ازدواج بوده است. در

شاهنامه چندین جای به این مسئله برمی‌خوریم. فریبرز کاکای کیخسرو، آرزوی ازدواج با فرنگیس مادر کیخسرو (بیوه برادرش سیاوش) را دارد. او رستم را به خواستگاری می‌فرستد. این حادثه، در آوانی صورت می‌گیرد که لشکر ایران در همان در محاصره است و رستم و فریبرز باید به کمک آن‌ها بشتابند. حتماً فریبرز وقت را غنیمت دانسته و پای رستم را به میان کشیده است. در غیر آن، اظهار چنین مطلبی برایش دشوار بوده.

برای گروهی که دختر جوانی بوده، از ترس برادرش بهرام چوبینه کسی خواستگاری نمی‌توانست. او بعد از مرگ بهرام می‌گوید:

چو از ری کسی خواستی مرا

بجویشیدی از کینه مغز مرا

پسیران، سپهسالار توران، فرنگیس را از افراسیاب برای سیاوش خواستگاری کرد. اما ببینیم دختر قیصر چگونه به خانه شوهر می‌رفته‌است. جشن باشکوهی بر پا می‌شده و دختر جوان قیصر بر بام قصر رفته از میان همه جوانان، یکی را انتخاب می‌کرده است.

جشن‌های عروسی با شکوه هر چه تمام‌تر برپا می‌شد. در عروسی زال و رودابه هفت روز در کابل جشن بر پا بود. شاهان و درباریان و حکام در پس پرده خویش صد‌ها زن آزاد و کنیز داشتند. غلامان و کنیزان در بازار به فروش می‌رسیدند:

بفرمود تا سعد جویند تفت

سوی کلبه مرد نخاس رفت

بیاورد رومی کنیزک چهل

همه از در کام و آرام دل

برگزاری جشن‌ها و اعیاد، به ویژه جشن سده از رسم‌های اجداد ما بوده است که در این مورد نوشته‌های فراوان وجود دارد و گفته را باز گفتن، لزومی نیست.

یکی دیگر از رسم و رواج‌ها که تا روزگار ما رذای عمرش کشیده شده است، همانا مراسم عزاداری در مرگ عزیزان و دوستان است. در روزگاران قدیم، بنا بر روایت شاهنامه، در مرگ عزیزان جامه سیاه، کبود یا فیروزه‌ای بر تن می‌کردند:

همه جامه کرده کبود و سیاه

توان گشته شاه و غریوان سپاه

و یا

همه جامه‌ها کرده پیروزه رنگ

دو چشمان پر از خون و رخ یاده رنگ

و بر سر خاک می‌ریختند و جامه پاره می‌کردند و رخ را به انگشت می‌خستند.

پراگند کاووس بر تاج خاک

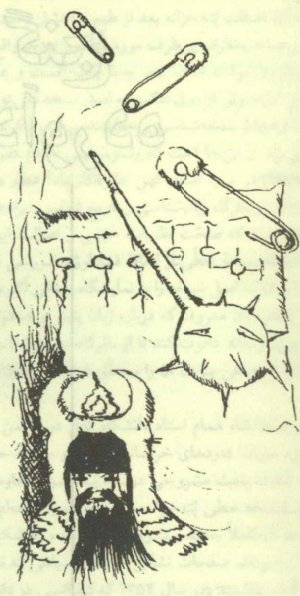
همه جامه خسروی کرد چاک

به انگشت رخسار بر کند زال

پراگند خاک از بر تاج و یال

در مرگ پهلوانان، دم و یال اسپشان را قطع می‌کردند. در مرگ سهراب، در مرگ فرود و در مرگ اسفندیار همین طور می‌کنند.

مرد را با مشک خوشبو کرده در خانه‌ای بر تخی می‌خوابانیدند و سلاح و تاجش را نیز در پهلوش می‌گذاشتند. در مرگ دوستان چهل روز عزای می‌گرفتند. کیخسرو در مرگ کاووس چهل روز سوگ گرفت:



چهل روز را سوگ می‌داشت شاه

ز شادی شده دور و از تاج و گاه

بهرام در مرگ پدرش اورمزد هم چهل روز سوگ گرفت:

چهل روز بُد سوگوار و نژد

پر از درد و... بیکار، تخت بلند

و پسرش بهرام دوم هم در مرگ پدر نیز چنین می‌کند:

چو بهرام در سوگ بهرام شاه

چهل روز نهاد بر سر کلاه

در مرگ اورمزد پسر نرسی هم چهل روز سوگ گرفتند:

چهل روز سوگش همی داشتند

سر گاه او خوار بگذاشتند

و همچنان در مرگ بهرام گور، پسرش یزدگرد چهل روز سوگ گرفت:

چهل روز سوگ پدر داشت شاه

بپوشید لشکر کبود و سیاه

ولی مثال‌هایی برای سوگاری کمتر و یا بیشتر از چهل روز هم در شاهنامه وجود دارد. کیومرث در مرگ پسرش سیامک یک سال سوگ گرفت.

نشستند سالی چنین سوگوار

دزم کرده بر خویشتن روزگار

در مرگ اسفندیار، مردم بلخ یک سال سوگوار بودند. تابوت اسفندیار را به بلخ بردند:

وز آن پس به سالی به هر برزنی

به ایران خروشی بُد و شیونی

بهرام پسر شاهپور در مرگ پدر چند ماه سوگ گرفت:

خردمند و شایسته بهرام شاه

همی داشت سوگ پدر چند ماه

گرویه در مرگ برادرش بهرام چوبینه چهار ماه سوگوار بود. هنگامی که خاقان چین از او خواستگاری می‌کند، او به بهانه عزاداری چنین می‌گوید:

بر این سوگ چون بگذرد چهارماه

سواری فرستم به نزدیک شاه

بلاش در مرگ پیروز یک‌ماه سوگوار است:

چو بنشست با سوگ، ماهی پلاش

سرش پر ز گرد و رخس پر خراش

در پیش روی تابوت و پیاده راه را می‌پیمودند. اسکندر در مرگ دارا:

چو تابوتش از جای برداشتند

همه دست بر دست بگذاشتند

سکندر پیاده به پیش اندرون

برو بر ز مژگان بیارید خون

و اما در هنگام عبادت، لباس سپید بر تن می‌کردند. کیخسرو هنگامی که از انتقام‌جویی فراغت می‌یابد، روزی چند به عبادت می‌پردازد:

ز بهر پرستش سر و تن بپشت

به شمع خرد راه یزدان بجست

بپوشید پس جامه نو سپید

نیایش‌کنان رفت دل پر امید

در میان رومیان چنین رسم بود که کسانی که به رسولی فرستاده می‌شدند، اگر به بارگاهی می‌رفتند که در آن مجلس می و میخوارگی بر پا بود، هر جامی که در آن شراب می‌نوشیدند، از خود آن‌ها می‌شد و میزبان باید در جام دیگر برایشان شراب می‌ریخت. سکندر خود به رسولی نزد دارا آمده است:

سکندر چو خوردی می خوشگوار

نهادی سبک جام را در کنار

چنین تا می و جام چندی بگشت

نهادن از اندازه اندر گذشت

دهنده بیامد به دارا بگفت

که مهمان شد امروز با جام جفت

بفرمود تا زو بپرسند، شاه

که جام نبید از چه داری نگاه؟

بدو گفت ساقی که ای شاه‌وش

چه داری همی جام زرین به کش؟

سکندر چنین داد پاسخ که جام

فرستاده را باشد ای نیکام

گر آیین ایران جز این است راه،

ببر جام از من سوی گنج شاه

بخندید از آیین او شهریار

یکی جام پُرگوهر شاهوار

بفرمود تا بر کفش بر نهند

یکی سرخ یاقوت بر سر نهند

تذکره: مثالهای شماری از شاهنامه چاپ افسیت کابل گزیده شده است.





«پته خزانه» در زیر ذره بین تحقیق و بررسی

اشاره

موضوع این مقاله یکی از بحث‌های قدیمی و جنجالی است. محققین و اندیشمندان متعددی بسته به برداشت خود از این بحث، اظهار نظرهایی در رد یا تأیید آن نموده‌اند. غرض ما از چاپ این مقاله در دژ دژ نه دامن زدن به عصبیت‌ها بلکه پژوهش و مباحثه علمی و آغاز کردن راهی برای روشن شدن ابهامات در این مورد و موارد مشابه می‌باشد. ما از کلیه اندیشمندان و محققان و قلم به دستانی که درباره این بحث، نظر و تذکری داشته باشند به گرمی استقبال نموده و نسبت به انعکاس و نظریات‌شان در مجله اشتیاق نشان می‌دهیم.

دژ دژ

گنج بادآورده

□ کاظم یزدانی

گذاشته است.

به هر حال، اصالت پته خزانه بعد از طبع و انتشار به شدت از سوی دانشمندان و صاحب‌نظران بی‌طرف مورد شک و تردید واقع شد. آقای نجیب مایل هروی نوشته است: «هر چند چاپ افست و عکسی از آن کتاب به عمل آورده ولی از روی عکس به اصل نسخه نمی‌توان پی برد و هم نمی‌توان از لحاظ نسخه‌شناسی و خط‌شناسی آزمون کرد و به محک مرکب‌شناسی زد. از این‌جا است که پشت‌شناسی به نام «مورگستیرنه» (Morgenstierne) در مورد اشعار کهن تذکره‌الاولیاء^۱ عطار و پته خزانه حبیبی و یارانش از نظرگاه زبان‌شناسی و تاریخ‌شناسی ایرادهایی را وارد دانسته و گفته است که صحت نظریات حبیبی و اصالت این آثار آنگاه مقبول می‌افتد که نسخه خطی از لحاظ فیلالوژی بررسی شود. اما حبیبی به جای آن که اصل نسخه را به نمایشگاه جهانی آثار دست‌نویس بفرستد و از پشت‌و‌دانان معروف که درباره زبان پشتو و دستور آن زبان، تدقیق و تحقیق کرده‌اند دعوت کند تا از نظرگاه نسخه‌شناسی علمی، اصلی بودن و یا جعلی بودن آن را محقق کنند، استکفاف ورزیده است»^۲.

پروفسر سلطان‌شاه همام استاد دانشگاه کابل در ضمن یک مقاله تحقیقی تحت عنوان: «دردهای خراسانیان» که در مجله حبل‌الله، به چاپ رسیده است، بحث مشروحی درباره پته خزانه دارد. از جمله نوشته است: «نسخه خطی پته خزانه که من آن را دیده‌ام، کاغذ آن قدیمی اما خط آن کاملاً جدید بود. ورق‌ها با عجله و به شکل کنگرهای از هم جدا شده بودند. صفحات شانی از لکه و سیاهی که نمایندگی از استعمال آن کند، نداشت. در سال ۱۳۵۴ که کنفرانسی در دانشگاه کابل برگزار شده بود و از جمله پروفسر مارکنتشون تروزی که تحقیقات طولانی درباره زبان‌های افغانستان نموده و دانشمندی شناخته شده‌است، در آن کنفرانس شرکت کرده بود و من [همام] هم حضور داشتم، پروفسر مذکور کاملاً متیقن بود که آن کتاب جعلی است. روزی جدال زبانی بین او و عبدالحی حبیبی در مورد این کتاب درگرفت. حبیبی از او می‌خواست تا اصالت پته خزانه را گواهی کند، استاد مارکنتشون گفت: ابتدا من آن را امضا نخواهم کرد، اگر نسخه اصلی پیدا شد، اولین کسی که آن را امضا کند من خواهم بود. در آن روز برای من [همام] بهتر ثابت شد که استاد حبیبی از جعلش سخت ناراحت است»^۳.

این بود نظر دو تن از نویسندگان و پژوهشگران صاحب‌نام افغانی در مورد پته خزانه.

اما من می‌خواهم متن و محتوای آن را مورد بررسی و مطالعه قرار داده، از این طریق اصلی یا جعلی بودن آن را معلوم دارم. ولی قبل از شروع، لازم می‌دانم شخصیت حبیبی را اختصاراً برای خوانندگان معرفی کنم.

مرحوم عبدالحی حبیبی متوفی ۱۳۶۳ ش فرزند ملا عبدالرحمان کاکری قندهاری، از مؤرخین بنام افغانستان است. از او کتب و مقالات گوناگون به زبان‌های پشتو و فارسی به چاپ رسیده است چون تاریخ افغانستان بعد از اسلام، هنر عهد تیموریان، تاریخ خط و نوشته‌های کهن افغانستان، زبان دو هزار سال پیش افغانستان، هفت کتیبه قدیم، یک تحقیق نوین درباره کابل شاهان، جنبش مشروطه‌خواهی، حواشی و تعلیقات بر طبقات ناصری... برخی از نوشته‌های او به زبان‌های انگلیسی و عربی نیز ترجمه شده‌است.

پدر حبیبی آخوند بود. خود او نیز دروس عربی را خوانده با ادبیات عرب، مختصراً اشعار عصر جاهلی عرب آشنایی داشت. در زبان پشتو از ذوق و قریحه شعری خوبی برخوردار بود و در ساختن لغات و واژه‌های جدید در زبان پشتو خدمات غیرقابل انکار انجام داده است. او از نگاه فکری و طرز اندیشه، یک نژادپرست و پشتون‌گرای مطلق بود. در تحقیقات تاریخی نیز تا حد امکان تاریخ را براساس مفکوره نژادگرایانه خویش تحلیل و توجیه کرده و نظریات مشکوک و بعضاً بی‌اساس زیادی ارائه داده و حتی رجال و شخصیت‌های موهومی تراشیده است. تصحیح نظرات نادرست وی به سال‌ها کار و تحقیق مداوم نیاز دارد.

خصوصیات و زمان پیدایش پته خزانه

این کتاب زمانی در فضای مطبوعات کشور ظهور کرد که پشتون‌خواهی و ملی‌گرایی در میان تحصیل‌کردگان و روشنفکران و کارمندان دولت و سرمداران رژیم به اوج خود رسید، بود. در واقع آن‌ها حکومت و ثروت ملی را در انحصار داشتند و در پی تحکیم قدرت و بسط و نفوذ پستونیزم، تلاش بی‌دریغی را آغاز کرده بودند. وحشت و نفرت به سراسر کشور سایه انداخته بود. اقوام غیرپشتون را تضعیف نموده یا عملاً از صحنه سیاست بیرون رانده بودند. بی‌اعتنایی در حق دیگران، به‌ویژه درباره هزاره‌ها تا بدینجا رسید که اسمشان با نفرت و تحقیر ذکر می‌شد و هزاره بودن خود جرم بود. در مهمترین اثر تألیفی آن روزگار یعنی «آریانا دائرةالمعارف» که در آن از اقوام و شخصیت‌های شرق و غرب به تفصیل سخن گفته شده، تمام اقوام و قبایل پشتون و شاخه‌ها و شعبه‌های آن با شرح و بسط معرفی شده‌اند، اما از هزاره‌ها که یکی از بزرگترین و پرجمعیت‌ترین و زحمتکش‌ترین و سازنده‌ترین قوم افغانستانند هیچ نامی نیامده است! گویا قومی به این نام و خصوصیات در افغانستان وجود نداشته است!

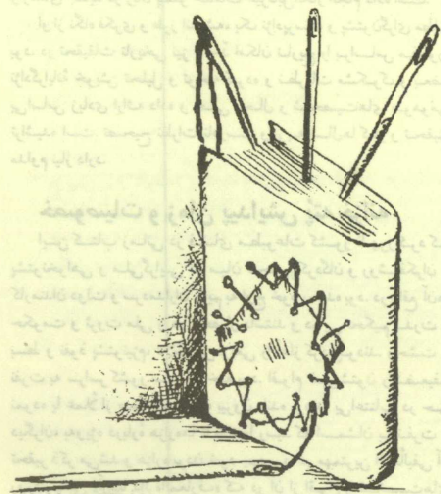
رژیم از سال ۱۳۱۶ ش زبان پشتو را زبان رسمی کشور اعلام کرد و تعلیم آن را برای محصلین مکاتب و کارمندان دولتی اجباری ساخت. اما به‌زودی متوجه شد که آن زبان از حیث تعداد راژگان، برای زندگی شهری به شدت فقیر و بینوا است، لذا به تقلید از ایران دوره پهلوی، به واژه‌سازی پرداخت و لغات جدید زیادی ساخته شد، بدان حد که شکل آن زبان را دگرگون ساخت.

سازندگان و کاشفان واژه‌های جدید، مورد تشویق و ترغیب بی‌اندازه قرار گرفته و از امکانات مادی و معنوی برخوردار می‌شدند. بودجه هنگفتی به این کار اختصاص یافته بود. در این میان، مرحوم عبدالحی حبیبی یکی از سازندگان واژه‌های جدید، بلکه محور کار دیگر همکاران خویش بود.

زبان پشتو یکی از قدیمی‌ترین زبان‌های قبایل آریایی است، با آهنگ ثقیل و پُرصلابت. واژه‌های زیادی از فارسی، هندی، عربی و ترکی را به عاریت گرفته و در خود حل کرده است. تعداد زیادی از واژه‌های آن مشترک بین فارسی و پشتو است و به زبان فارسی بسیار نزدیک، من معتقدم که به کمک آن زبان، می‌توان ریشه بسیاری از لغات و واژه‌های فارسی را پیدا و شناسایی کرد.

باری، پته خزانه از مقدمه و پانویس‌ها و تعلیقاتی از سوی کاشف و پاینده آن جناب حبیبی و در سایه کمک و حمایت بی‌دریغ رژیم، در سال ۱۳۲۴ ش در کابل به چاپ رسید و بعداً مکرراً تجدید چاپ شد و





به عنوان یک منبع جدید تاریخی مورد استناد بسیاری از مورّخین قرار گرفت.

حبیبی برای آن، مؤلفی به نام محمد بن داود هوتکی نیز تراشیده که گویا آن را به تشویق و ترغیب شاه حسین هوتکی غلزایی که از شاهان علم‌پرور و دیانت‌گستر بوده، در سال ۱۱۴۱ ه. ق. به رشته تحریر درآورده و در ۱۴ شوال ۱۱۴۲ ه. ق. از تألیف آن فراغت حاصل کرده است.

در این کتاب شرح حال ۵۰ شاعر و شاعرهٔ پشتونان، از قدیمی‌ترین دوران یعنی از سال ۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰ هجری و نمونه‌هایی از اشعارشان گردآوری شده‌است. از آن جمله ۴۴ نفرشان مرد و بقیه زن بوده‌اند. وجود این تعداد زنان شاعر در میان یک جامعهٔ بدوی و غالباً جادرنشین، در ابتدا کمی عجیب و حتی تحسین‌برانگیز به نظر می‌رسد. اما وقتی زمان پیدایش کتاب یعنی سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۲ ش را در نظر بگیریم، می‌بینیم زمانی است که در شرق و غرب سخن از اعادهٔ حقوق زنان و شرکت آنان در مجامع علمی، فرهنگی، سیاسی و... است. آنگاه وجود چند زن شاعر در چنین کتابی کاملاً طبیعی می‌نماید. گویا کاشف بزرگوار، نمی‌خواسته جای زنان در جامعهٔ متمدن پشتون خالی باشد!

قدیمی‌ترین شاعر پشته خزان، جهان‌پهلوانی است به نام «امیرکروړ» پسر امیر پولاد غوری که در شجاعت و دل‌آوری گوی سبقت را از رستم ربوده و در شعر و شاعری یگانهٔ زمان خویش بوده است. او در اوایل قرن دوم هجری می‌زیسته و در سال ۱۳۹ ه. ق. در مندیش غور امیر بوده است.

شعراي پشته خزان را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد.

۱- دستهٔ اول مانند امیر کروړ غوری، شیخ خرسبون، شیخ اسعد سوری، بابا هوتک، سکارندوی، شیخ تیمن، شیخ بریشخ و عده‌ای دیگر

اصلاً وجود خارجی نداشته‌اند، بلکه ساخته و پرداختهٔ ذهن جاعل می‌باشند. حتی بعضی از آن‌ها، شخصیت‌های افسانه‌ای‌اند.

۲- دو سه نفر دیگر مانند ابومحمد هاشم سروانی بستی بر فرض که وجود خارجی داشته باشند، به طور قطع پشتون نبوده و شعری به زبان پشتو نگفته‌اند. اشعار منسوب به آن‌ها ساختهٔ طبع جاعل است.

۳- دسته سوم مانند شاه حسین هوتک، ملا زعفران، زینب بنت میرویس خان و غیره وجود خارجی داشته و پشتو زبان نیز بوده‌اند، اما به زبان پشتو شعر نگفته‌اند.

۴- گروه چهارم مانند خوشحال خان ختک وجود خارجی داشته و شاعر بوده و به زبان پشتو نیز شعر گفته‌اند، اما عجبالتاً در مورد اشعار اینان سخنی ندارم، به شرطی که اشعار منسوب به آن‌ها غیر از پشته خزان در جای دیگری نیز آمده باشد.

مؤلف پشته خزان نهایت تلاش کرده است تا ردپایی از شگرد کار خویش بر جای نگذارد، اما ناخواسته اشتباهاتی مرتکب شده که پرده از روی کارش بر می‌دارد و «جعلش» را بر ملا می‌سازد. اینک دلایل ما بر جعلی بودن پشته خزان:

۱- یکدست بودن اشعار

با آن‌که اشعار این کتاب به شعرای مختلفی که از حیث زمانی صدها سال با هم فاصله دارند نسبت داده شده‌است، اما همه یکدست بوده‌است و یک روح، یک تفکر و یک سلیقه بر همه غلبه دارد؛ درست شبیه یک دیوان از یک شاعر. در اشعار فخریهٔ آن همان روح و اندیشه حاکم است که در مراثی آن. گویا همهٔ شعرای آن پشتونخواه و نژادگرا بوده و آرزوی سلطه بر اقوام دیگر را در سر می‌پروراندند و از کمبود رجال علمی و هنری در تاریخشان رنج می‌برده‌اند. در اشعار امیر کروړ قرن دوم همان تفکر و سلیقه حاکم است که در مراثی زینب بنت میرویس خان در قرن دوازدهم.

تأثیر اشعار فخریهٔ عرب عصر جاهلی بر اکثر سروده‌ها به وضوح مشاهد می‌شود. اینک به چند نمونه از اشعار عربی دقت کنید، سپس اشعار حماسی و مراثی و مدحیهٔ پشته خزان را با آن‌ها به مقایسه و سنجش بگیرید تا حقیقت امر برایتان مکشوف گردد.

قریظ بن انیف گوید:

قلیبت لی بهم قوماً از اربوا

شئو الاغارة فرساناً و رکباناً

برگردان: پس ای کاش در عوض این قوم سست و بی‌حال، قوم من را می‌داشتم که هرگاه سوار می‌شدند دشمن را متفرق می‌ساختند و برای غارتگری هجوم می‌بردند در حالی که اسب‌سواران و شترسواران بودند، سهل بن شیبان گفته است:

قلما اصبح الشتر و امسی و هو عریان

فلم یبق سوی العود ان دنا هم کما دانوا

چون فتنه جنگ از طرف قبیلهٔ رقیب آشکار شد، پس برای ما جز دشمنی راه دیگری باقی نماند و ما هم بر سرشان پورش بردیم و جزای سختی دادیم، آن چنان‌که دفعهٔ پیش آن‌ها ما را جزا داده بودند.

شاعر دیگر گفته است:

تسلی علی حدالظبات نفوسنا

و لیست علی غیرالظبات تسلی

ما چنان قبیلهٔ جنگجویی هستیم که همواره جان‌های ما بر نوک نیزه

و دم شمشیر جاری بوده و به جز از دم شمشیر، جان‌های ما جاری نبوده است.

ابو الحرب شاعر عصر جاهلی گفته است:

نحن بنو خویلد صراحاً

لاکذب الیوم ولا مزاحاً

ولا دیاراً او دماً مفاحاً

ولم یدع یسارح مزاحاً

نحن اللذون صبحوا صباحاً

یوم النخیل غارة ملحاحاً

ما قومی هستیم از بنی خویلد از حیث نژاد پاک و خالص. امروز روز دروغ و شوخی نیست. ما بودیم که صبح هنگام به نخیل تاختیم و غارت کردیم و در غارتگری اصرار ورزیدیم. نه کسی را باقی گذاشتیم و نه خونی و چهارپایی در ره‌هایش ماند که غارت نکرده باشیم.

اشعار مراثی و عاشقانهٔ پشته خزان نیز گویا کاهی برگردانی از اشعار عربی‌اند. انسان خیال می‌کند مضامین اشعار عربی را گلچین و جمع آوری کرده، سپس با فرهنگ افغانی آمیخته و به پشتو برگردانده‌اند که این عجیب به نظر می‌آید. وقتی از چیرگی حبیبی بر اشعار عربی عصر جاهلی آگاهی پیدا کنیم، معضل تأثیرپذیری اشعار عربی بر پشته خزان برای ما حل خواهد شد.

۲- تولّد ادبیات قبل از تولّد جامعه

اگر ادعای حبیبی را بپذیریم، نتیجه آن خواهد شد که ادبیات یک ملت، قبل از تشکّل و به وجود آمدن خود آن ملت یا به عرصهٔ وجود گذاشته است، و این بسیار بعید می‌نماید. نام افغان (اسم دیگری برای پشتون‌ها) اولین بار در تاریخ ابونصر عبدالجبار عتبی ذکر شده و او از مورّخین اوایل قرن پنجم هجری است. بنابراین میان ادبیات پشتون - به خصوص اشعار امیر کروړ - تا تشکّل افغانان به عنوان یک ملت، حدود سه قرن فاصله است. گویا شعر پشتو در قرن دهم هجری در اوج کمال و شکوفایی قرار داشته و پشتون‌ها به مراتب از فارسی‌زبانان جلوتر بوده‌اند، در حالی که اشعار فارسی در آن زمان از حد یک تصنیف کودکانه

اگر کسی قطعه شعری بیاورد

و ادعا کند که این شعر از حافظ است

- مثلاً - و در آن واژه‌هایی دیده شود

از قبیل اتم، انرژی، باکتری و غیره،

آیا هیچ عاقلی ادعای آن کس را

باور خواهد کرد؟ یکی از اشتباهات

حبیبی در جعل پشته خزان همین

موضوع است.

تجاوز نمی‌کرده است. وقتی اسد بن عبدالله سردار عرب در سال ۱۰۸ ه. در ختلان از ترکان شکست سختی متحمل گردید و با حال ابر به بلخ آمد، مردم از روی تمسخر و شامت می‌خواندند:

از ختلان آمدی

برو تپاه آمدی

آب‌اره باز آمدی

خشک و نزار آمدی

یکی دیگر از اشعار کهن فارسی تصنیف ذیل است:

آب است و نیب است

و عصارات زیب است

سمیه رو سفید است

امیری شراب خورده، مست و خراب در کوچه افتاده قی پس آورده بود. کودکان می‌پرسیدند این چیست؟ او در جواب تصنیف بالا را می‌خواند.

شعر فارسی بدین گونه آغاز شد و پس از چند قرن به کمال خود نزدیک گردید. گفته می‌شود اولین شاعر فارسی‌گوی (البته شاعر به معنی واقعی آن) حنظلهٔ بادغیسی متوفای ۲۲۰ ه. بوده، یعنی یک قرن پس از امیر کروړ می‌زیسته است.

همان‌طور که یک موجود زنده دوران تولد، کودکی، نوجوانی و جوانی دارد و تا مرحلهٔ اول را طی نکرده، نمی‌تواند به مرحلهٔ بعدی ارتقا یابد، دانش، فرهنگ و ادبیات نیز چنین حالتی دارند. اگر اشعار

پشته خزان درست باشد، این سؤال پیش می‌آید که چطور اشعار پشتو در همان بدو تولّد و بدون آن‌که مراحل بعدی را طی کند، ناگهان به اوج کمال خود رسیده است؟ و چرا ادبیات این قوم پس از هونکیان تا یک قرن دیگر راه انحطاط و تنزل را پیش گرفته است؟ و چرا اشعار شعرای معروف و شناخته‌شده‌شان به پای اشعار امیر کروړ، بابا هوتک، بیکارندوی، شیخ متی غوریاخیل، شیخ اسعد سوری و... نمی‌رسد؟ و ده‌ها سؤال دیگر.

تردیدی نیست که غالب شعرای شناخته‌شده و واقعی پشتون تحت تأثیر شعر و ادبیات فارسی قرار داشته‌اند و این تأثیرپذیری کاملاً در آثارشان مشهود است. اما تأثیر ادبیات فارسی در اشعار پشته خزان اندک و ناچیز است و چنین می‌نماید که شعرای آن کلاً یا فارسی‌زبانان میانه خوبی نداشته‌اند و این امکان ندارد مگر این‌که شاعر همهٔ اشعار پشته خزان یک نفر باشد و او بوده که نسبت به فرهنگ و ادبیات فارسی نظر خوشی نداشته است.

۳- سور و سوری

سوری لهجه و تلفظ دیگری است از کلمهٔ غوری. همان‌طور که به ساکنان کوهستان غور، غوری می‌گفتند، سوری نیز می‌گفتند. آل ششسب را به آن جهت سوری می‌گفتند که اهل و ساکن غور بودند. بنابراین «سور» اسم مکان است نه اسم شخص و هرگز کسی در میان اجداد سوریان، سور نام نداشته تا این خاندان منسوب به او باشد. بنابراین اگر به خاندان سوری، خاندان سور گفته شود، مسلماً غلط خواهد بود، چنانچه به یک خانوادهٔ کابلی، خانوادهٔ کابل گفته نمی‌شود.

اشتباه حبیبی در آن است که گمان کرده است شخصی به نام سور در میان اجداد ششسبیان بوده است و در شرح حال «امیر کروړ» موهوم گوید: «او از نسل سور و از اولاد سهاک بود» و خنده‌دارتر آن‌که در





شعری که به وی نسبت داده است، از زبان او می‌گوید: «دودمان سور و
من به سرداری اعتلا دادم»^{۱۰}

در شعر دیگری که به شیخ اسعد سوری نسبت داده، باز همین اشتباه
را مرتکب شده و از سوری به سور تعبیر کرده است.

اشتباه حبیبی از آنجا نشأت گرفته است که گمان کرده است کلمه
سور و سوری که ریشه در قدیمی‌ترین واژه‌های آریایی دارد، با واژه
«سور» پشتو که به معنی رنگ سرخ است، هم‌ریشه می‌باشد و متوجه
نبوده است که اصل سور، «هور» بوده به معنی کوه و این کلمه هیچ گونه
ریط و پیوندی با سور پشتو ندارد.

هور به صورت‌های «هار» و «هیر» نیز مشاهده شده است. تبدیل «ه»
به «س» و یا «ش» در گذشته رایج بوده و مثال‌های فراوان دارد، چون
سیرجان که در اصل هیرگان بوده است و یا اسامی زیر:

شیروان = هیروان
ماشور = ماهور
سند = هند
پنجشیر = پنجهیر
سومار = هومار
نرمایشیر = نرمایشیر
و هکذا

بدین ترتیب، سور که همان هور باشد، به تدریج تبدیل به غور
شده است.

بنابراین، اشتباه به ظاهر کرچک حبیبی (فرق نگذاشتن میان سور و
سوری) در واقع به اندازهای بزرگ است که اگر هیچ دلیل دیگری بر
جعلی بودن کتاب او نبود، فقط همین یک اشتباه کافی بود که حقیقت را
برملا سازد و یافته‌هایش را پنبه کند.

۴- کلمه «من»

حبیبی از پیوند و نزدیکی زبان پشتو با زبان قدیم هند (سنسکریت)
آگاهی داشته و می‌دانسته که پسوند «من» به معنی مرد و یا مطلق انسان،
در آن زبان مورد استعمال داشته است. خود او به کمک همین پسوند،
واژه‌های زیادی در زبان پشتو آفریده است. او نام «تایمینی» را که اسم
یکی از قبایل چهارگانه اویماق است، به اعتبار جزء دوم آن، یک واژه
قدیمی پشتو تصور کرده، سپس با سرعت دست به کار شده و برای
تایمینی‌های از همه جا بیخبر، پدری تراشیده به نام «شیخ تیمن»!

تربیدی نیست که اویماقی‌ها به گواهی تاریخ، آداب، سنن اجتماعی
و ساختمان فیزیکی‌شان از حیث نژاد ترک هستند. هر چند به زبان
فارسی سخن می‌گویند - و با هزاره از یک تبار می‌باشند. در میان اقوام
ترک و مغول، طوایف زیادی یافت می‌شوند که نامشان با کلمه «من»
ختم می‌شود، مانند ترکمن، تایمن، تومان^{۱۱} و غیره.

کلمه تایمینی مانند کلمه «اویماق» ریشه در ترکی - مغولی دارد و
اصل آن دایمینی بوده است.

۱۲

۵- واژه‌های مغولی در پشته خزان

اگر کسی قطعه شعری بیاورد و ادعا کند که این شعر از حافظ است
- مثلاً - و در آن واژه‌هایی دیده شود از نیل اتم، انرزی، پاکتری و غیره
(واژه‌هایی که در قرون اخیر وارد زبان فارسی شده‌اند) آیا هیچ عاقلی
ادعای آن کس را باور خواهد کرد؟ یکی از اشتباهات حبیبی در جعل

پشته خزان همین موضوع است. حبیبی پشته خزان را بر اساس این فرض
جعل کرده است که گویا پشتوزبانان تا قبل از قرن هفتم هجری، هرگز با
هیچ یک از اقوام مغولی حشر و نشر نداشته و همجوار نبوده‌اند.

پس نباید در اشعار شعری متقدمین پشته‌خزان، هیچ واژه مغولی
به کار رفته باشد. اما او که در شناخت واژه‌های ترکی - مغولی معلومات
چندانی نداشته، کلمات زیادی را که ریشه در زبان ترکی - مغولی دارند،
به تصور واژه پشتو در اشعار به اصطلاح شعری متقدمین گنجانده و
اتفاقاً همین موضوع، مشت او را باز کرده است.

مثلاً واژه «ایل» به معنی رعیت و فرمانبردار، مغولی است؛ بعد از
قرن هفتم وارد زبان فارسی شده و سپس از طریق فارسی‌زبانان وارد زبان
پشتو گردیده است. حبیبی بدون آگاهی از این حقیقت، آن را واژه‌ای
پشتو تصور کرده به صورت مصدری آن «ایلائی» در شعر منسوب به
بنکارندوی که گویا قبل از قرن هفتم زندگی می‌کرده، به کار برده است!
«آغه» به معنی زن اشرافی، زیبا و نازپورده، ریشه در زبان مغولی
دارد و از طریق فارسی‌زبانان وارد زبان پشتو شده، سپس از آن آغلی
(آغه جلی) و آغلیه ساخته‌اند، به معنی دختر خاتم قشنگ و زیبا. پسوند
«لی» به معنی مشابیه، در زبان پشتو و فارسی هزارگی کاربرد دارد.
حبیبی واژه آغلی را دوبار در شعر منسوب به بنکارندوی و یک بار به
صورت آغلیه در شعر منسوب به شیخ تیمن موهوم به کار برده است.

«تاختون» یا «تاخوم» واژه‌ای مغولی است و به یک نوع بیماری مزمن
مثل یرتان و سل گفته می‌شود. البته مجازاً به غم و غصه نیز اطلاق
می‌شود. این واژه احتمالاً در زمان بایریان وارد زبان پشتو شده است. اما
حبیبی آن را در شعری که به شیخ تیمن نسبت داده، به کار برده است.^{۱۳}
«یورغه» و «بورش» ترکی است به معنی تندرستن اسب، تاختن و
یورش بردن. یورغه یا حفظ معنی وارد زبان پشتو شده و از آن مصدر
یرغل و یرغلل را ساخته‌اند. حبیبی، یرغل را در شعری که به امیر کرو
نسبت داده بکار برده است.^{۱۴} و نیز در شعر منسوب به بنکارندوی مکرراً
استعمال کرده است.

وجود واژه‌های مغولی در اشعار پشته خزان، آن‌هم در اشعار شعری
متقدمین قبل از قرن هفتم هجری، بیانگر این معناست که این کتاب
جعلی است و در زمان‌های اخیر ساخته شده است. البته کلماتی، چون:
چمتو، تلاش، تالان و... نیز ریشه در زبان ترکی - مغولی دارند، اما چون
در اشعار شعری متوسطین به کار رفته‌اند، روی آن‌ها بحثی نداریم.

۶- واژه‌های ساختگی

زبان را می‌توان به درخت تنواری تشبیه کرد که از یک طرف دایم بر
شاخ و برگ آن افزوده می‌شود و از طرف دیگر ممکن است برخی از
شاخه‌های آن به دلیل نرسیدن آفتاب و یا افتادن آفت، بخشکد و از میان
برود. اما در هر صورت تعدد شاخه‌های تازه‌رویش به مراتب از
شاخه‌های مرده و خشکیده بیشتر خواهد بود. بنابراین هرچه از عمر
زبان بگذرد، بر تعداد واژه‌های آن افزوده خواهد شد و در این میان،
ممکن است تعداد اندکی از واژه‌ها بنا بر غل و عواملی متروک و مهجور
شوند. شاید یکی از عمده‌ترین علل متروک شدن یک واژه، آن باشد که
عملاً مفهوم آن نیز از جامعه رخت بر می‌بندد. مثلاً «کیتنه» در لهجه
هزارگی به معنی آهن آتش‌زنه است و با آمدن کبریت، استعمال این
وسيله متروک شد و قهراً واژه آن نیز به نراموشی نهاده شد. همین طور
«جهازه» به دستگاهی گفته می‌شد که با آن روغن دانه‌های روغنی را

اگر ادعای حبیبی را بپذیریم، نتیجه آن خواهد شد که ادبیات یک ملت، قبل از تشکّل و به وجود آمدن خود آن ملت یا به عرصه وجود گذاشته است، و این بسیار بعید می‌نماید.

استخراج می‌کردند و با آمدن روغن نباتی در بازار، دیگر نیازی به استفاده
از آن دستگاه نبود و کار آن به تعطیلی کشید. طبعاً واژه جهاز نیز به
فراموشی سپرده شد. بنابراین هیچ واژه‌ای بدون علت متروک نمی‌شود،
مگر آنکه واژه بهتر و رساتری جای آن را بگیرد.

مؤلف پشته خزان بدون توجه به نکته فوق، از پیش خود واژه‌های
زیادی در زبان پشتو ساخته و آن‌ها را در لابه‌لای اشعار شعری موهومی
گنجانده، سپس مدعی شده است که این واژه‌ها در قدیم در زبان پشتو
رایج بوده و مورد استعمال قرار می‌گرفته‌اند، اما به مرور زمان و بدون
هیچ دلیل و علتی متروک و فراموش شده‌اند. از جمله می‌نویسد
واژه‌های ذیل در زمان قدیم در زبان پشتو رایج بوده‌اند و اکنون متروک
شد، و باید از نو احیا کردند

واگمن = پادشاه
ستر واگمن = شاهنشاه
پلاز = تخت و اریکه شاهی

ربی = پرچم

سوبین = فاتح

چگرن = افسر جنگجو

ژیلور = عسکر و سرباز

پاسوال = پاسبان یا پادشاه

خاتیح = مشرق

لودیخ = مغرب

پنخ = جهان خلقت

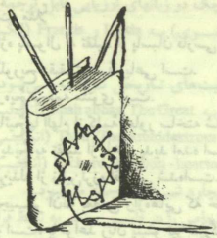
دریخ = منبر

بیلتون = دنیا

بل‌می‌تون = وطن

ریزله = زلزله و زمین لرزه

اگر سخن جناب آقای حبیبی را بپذیریم، این سؤال پیش می‌آید که
چطور ممکن است پشتون‌های قدیم که بدوی و چادرنشین بودند و
حکومت و سلطنت نداشتند، برای شاه، شاهنشاه، افسر، عسکر، پرچم،
تخت و اریکه سلطنتی، فاتح، نگهبان، مشرق و مغرب، جهان خلقت،
دنیا، میهن و زمین‌لرزه واژه‌های مخصوص به خود را داشتند، اما همین
که شهرنشین شدند و به تمدن روی آوردند و دارای حکومت و سلطنت
و عسکر و لشکر شدند و اند نیاز به واژه‌های یاد شده پیدا کردند، آن
واژه‌ها برخلاف قانون طبیعت، به طور ناگهانی و یکباره، از صفحه
فرهنگ پشتون حذف گردیدند و فقط چند نای آن به طور معجزه‌آسا در
پشته خزان باقی ماند و پس، گویا واژه‌های ذیل نیز به همان سرنوشت



دچار شده‌اند.

برمل = ظهر

ترمل = شام

لرمل = عصر

جنئی = گل

خوار = صبر و آرام

کروئکی = آبشار

ویرنه = ماتم و سوگواری

ویرمن = ماتمزد و سوگوار

نمنخی چار = نمازخوان، نمازکار

تورنمری = سیاه‌پوش و ماتمزد

جاجی = جاجل = فکر و فکرکردن

خلوریخ = رباعی

دوهیخ = مثنوی

و...

جناب حبیبی مدعی است که واژه‌های فوق در قرون گذشته در زبان
پشتو رایج بوده و مورد استعمال قرار می‌گرفته‌اند. بعدها بدون هیچ
دلیلی و بدون آنکه واژه دیگری جای آن‌ها را بگیرد، از میان رفته‌اند!
من اینکه از ارباب خرد و دانش می‌پرسم که آیا چنین چیزی از نظر
زبان‌شناسی و سیر تکاملی زبان و نیز از نظر تاریخ و جامعه‌شناسی و
قانون طبیعت امکان‌پذیر است؟

حبیبی بدون این‌که خود خواسته باشد، به این معنا اعتراف کرده
است که تاریخ پشتون سیر فقه‌رایی داشته است؛ یعنی در گذشته بسیار
مترقی بوده و هرچه زمان به پیش رفته، این‌ها عقیدگرددگردداند، به قسمی
که حتی توان حفظ و حراست از واژه‌های مورد نیازشان را نداشته‌اند.
حبیبی با این کار خویش، توهینی بزرگ به اقوام شریف و شجاع و آزاده
پشتون روا داشته است.

مؤلف پشته خزان با خلق واژه‌های جدید، در حقیقت می‌خواسته با
یک تیر دو نشان بزند: نخست، واژه‌هایی را که خود ساخته، به عنوان
قدیمی‌ترین واژه‌ها در زبان پشتو رایج سازد و دوم، قدمت و اصالت
اشعار خودساخته خویش را با گنجاندن آن واژه‌ها به اثبات برساند.

شاید این کار برای افراد ساده‌ لوح، قناعت‌بخش و نیز گمراه‌کننده
باشد، اما برای صاحب‌نظران ر اهل تحقیق هیچ ارزشی ندارد.

علاوه بر آنچه که ذکر شد، وضعیت ظاهری واژه‌های مورد ادعای
حبیبی، بیانگر تازگی و جعلی بودن آن‌ها است. وی به تقلید از ایران دوره
پهلوی، آن واژه‌ها را ساخته و به عنوان واژه قدیمی و فراموش شده قالب





زده‌است، مثلاً

واژه پاسوال به تقلید از پاسبان نارسى ساخته شده‌است.

حُلوَرِیح «دقیقاً ترجمه رباعی است.

دوره‌یخ ترجمهٔ منثوری است.

خاتِیح با الهام از کلمهٔ خاور ساخته شده‌است.

لویدِیح به تقلید از باختر پدید آمده است.

رویدله از زمین‌لرزه اقتباس شده‌است.

عجیب‌تر آن‌که بعضی واژه‌هایی که حبیبی با عجله و دست‌پاچگی ساخته است، با قواعد زبان پشتو نیز سازگاری ندارد. مثلاً پسوند «تون» به مکان کوچک و محدود اطلاق می‌شد و آن هم در یک مورد دیده شده‌است. مثلاً به لاگهٔ مورچه «میری‌تون» یعنی مورچه‌دان^{۱۵} گفته می‌شد. او با الهام از همین یک مورد، از پسوند «تون» واژه‌های بسیاری ساخته است، مانند

پوهنتون = دانشگاه

درملتون = داروخانه یا درمانگاه

بل‌می‌تون = وطن

پلتون = دنیا

بت‌تون = بتکده و معبد

گفته شد که زبان پشتو ثراوت زیادی با زبان فارسی دارد و ریشه بسیاری از واژه‌های آن، با فارسی مشترک است. مثلاً پسوند «تون» که در پشتو افادهٔ مکان و ظرفیت را می‌کند، در فارسی به صورت پسوند مکانی «دان» تلفظ می‌شود، مانند گلدان، جامه‌دان، یخدان، قندان، آشغالدان، نغدان و غیره. ولی ظرفیت «دان» محدود و کوچک است. در فارسی اگر منظور مکان وسیع و بزرگ باشد، از پسوند مکانی «کده» استفاده می‌کنند مانند: بتکده، آتشکده، دانشکده، ماتمکده و غیره و اگر باز بزرگتر از آن باشد، از پسوند مکانی «گاه» کار می‌گیرند مانند دانشگاه، پایگاه، شکارگاه و غیره.

باری، تمام واژه‌هایی که در پشته خزانه با پسوند «من» ساخته شده‌اند چون واگمن، ستر واگمن، سوپمن، ویرمن و غیره، ساختن آن‌ها تحت تأثیر زبان هندی بوده است.

ضمناً واژه «بوللی» که جناب آقای حبیبی آن را پشتو تصرّز کرده به معنی قصیده، ریشه در زبان هزارگی دارد. هزاره‌ها به ترجیع‌بندها که با آهنگ خاص خوانده می‌شود، بوللی و بعضاً بوللی گویند.

۷- اشتباهی در تاریخ تولد پشته خزانه

مرحوم عبدالحی حبیبی تألیف پشته خزانه را به شخصی به نام محمد بن هوتک نسبت داده است که گویا ۲۲۰ سال قبل در قندهار می‌زیسته و از قول او می‌نویسد: «چون به تألیف این کتاب پشته خزانه شروع کردم، روز جمعه بود، ۱۶ جمادی‌الثانی سنه ۱۱۴۱ هجری قمری^{۱۶}». این جانب کتابی در اختیار دارم به نام «تقویم تطبیقی هزار و پانصد سالهٔ هجری قمری و میلادی» تألیف نردیناندو وستفیلد و ادوارد ماهر ترجمهٔ دکتر حکیم‌الدین قرشی استاد دانشگاه جامعهٔ ملیهٔ دهللی.

در این کتاب، تمام روزهای سال و ایام هفته از همان سال اول هجری تا سال ۱۵۰۰ ه. ق. با دقت یا سال‌های میلادی تطبیق داده شده‌است و من تمام تقویم‌های چاپ ایران از سال‌های ۱۶۲ تا کنون (۱۳۷۷) را جمع‌آوری کرده و با آن کتاب تطبیق داده‌ام که با دقت زاید‌الوصفی مطابقت می‌کند. به کمک همان کتاب، تا کنون صحت و

سقم چندین گزارش تاریخی را روشن کرده‌ام. اینک می‌خواهم با استفاده از همان کتاب، ادعای حبیبی را به محک آزمون بزنم.

با کمال شگفتی، بعد از رجوع به آن کتاب معلوم شد که ۱۶ جمادی‌الثانی سال ۱۱۴۱ هجری قمری، نه روز جمعه بلکه روز دوشنبه بوده است! چنین اشتباه بزرگی هرگز نمی‌تواند از طرف مؤلف واقعی صورت بگیرد. واقعیت آن است که پشته خزانه نوشتهٔ عبدالحی حبیبی است و او که می‌خواسته تاریخ تولد این فرزند را تا ۲۲۰ سال جلوتر بسپرد، قهراً نمی‌دانسته و هم نمی‌توانسته محاسبه کند که ۱۶ جمادی‌الثانی سال ۱۱۴۱ ه. روز دوشنبه بوده است، لذا چرت‌انداز آن را روز جمعه نوشته و هرگز فکر نمی‌کرده است که روزی پرده از روی کار او کنار زده خواهد شد. اگر برای جعلی بودن پشته خزانه دیگر هیچ دلیلی وجود نداشته‌باشد، همین یک دلیل کافی است که آن را برای صاحبان خرد از آفتاب هم روشن‌تر سازد.

باری، آقای حبیبی و دستیاران او متأسفانه با جعل پشته خزانه نه تنها تاریخ کشور را مخدوش ساختند، بلکه بذر تعصب و نفرت در میان اقوام و ملیت‌های با هم برادر پاشیدند و ضربهٔ مهلکی به وحدت و همبستگی ملی افغانستان وارد کردند، تا آن حد که اثرات و پیامدهای شرم آن تا کنون در اذهان باقی مانده است و سال‌ها کار و تلاش مداوم می‌خواهد تا غلط‌فهمی‌هایی که از جعل‌کاری او بر اذهان جا گرفته است، زوده شود. در پایان از پیشگاه خداوند متعال عاجزانه استدعا دارم که ما را از شر هوای نفس در پناه خویش نگاه‌دارد.

آمین یا رب العالمین!

مشهد ۲۷ / ۲ / ۷۷

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- حبیبی عبدالحی، پشته خزانه، چاپ دوم، کابل، ۱۳۳۹ ش، قسمت مقدمه، صفحه ب.
- ۲- تذکرهٔ الاولیا نیز یک کتاب جعلی است، مانند پشته خزانه.
- ۳- نجیب مایل هروی، تاریخ و زبان در افغانستان، تهران ۱۳۶۲، ص ۹۱
- ۴- مجلهٔ جلال‌الله، تهران، شمارهٔ ۸۴، ص ۴۲
- ۵- و حال آن که در میان بیش از یک هزار شاعر فارسی‌گوی تا قرن یازدهم هجری تعداد بسیار اندک‌شان زن بوده‌اند.
- ۶- نام‌ها به دقت انتخاب شده‌اند. کړو در زبان پشتو به معنی سخت و محکم است تا با نام امیرپولاد همخوانی و هماهنگی داشته باشد.
- ۷- تا جایی که من می‌دانم در هیچ یک از کتب تاریخی برای امیر پولاد غوری پسری به‌نیاد اندیشیده نام امیرکُوړو ذکر نشده‌است.
- ۸- اسامی امکن می‌تواند در اثر لهجه و گویش‌های مختلف، اندکی تغییر شکل یابند، چنانچه پشتون‌های جنوب‌شرقی، «پشاور» را «پشاور» می‌گویند.
- ۹- پشته خزانه، ص ۳۳
- ۱۰- پشته خزانه، ص ۳۷
- ۱۱- درست مانند کلمهٔ «غول» که در زبان فارسی به معنی موجود خیالی و ترسناک است و در مقول به معنی وسط و میانه هر شیء.
- ۱۲- نام قومی است از مردم بهسود
- ۱۳- پشته خزانه، ص ۶۴، سطر ۲ و پاروکی ۵
- ۱۴- پشته خزانه، ص ۳۴، سطر ۶ و نیز پاروکی ۲ همان صفحه و صفحه ۵۶
- ۱۵- پشته خزانه، ص ۳۴
- ۱۶- پشته خزانه، چاپ کابل، ۱۳۳۹ ش، ص ۷



نزدی، شماره شش، هفت و هشت / ۳۵

اولین بار که استاد ترجمهٔ اسلامی^۱ برای اعضای کلاس دستور داد تا در جلسهٔ بعدی تحقیقی دربارهٔ ترجمهٔ اسامی خاص داشته باشند، برای ما بسیار عجیب بود، زیرا همهٔ دانشجویان بر این باور بودند که اسم خاص در هیچ زبانی قابل ترجمه نیست، یا به تعبیر بهتر، در هر زبانی یک قالب و هیأت دارد که خارج از حوزة زبان است و بیشتر در قلمرو دایرةالمعارف‌ها و لغت‌نامه‌ها قرار می‌گیرد. رلی با مراجعه به منابعی که استاد برای تحقیق معرفی نموده بود،^۲ متوجه شدیم که نه تنها می‌توان اسامی خاص را ترجمه نمود، که دقت ترجمهٔ این اسامی، بیانگر تیخ و توانمندی مترجمین معاصر است.^۳ در نتیجه تعمیم این گفته که «اسم خاص نه معنی دارد و نه مفهوم ضمنی، بنابراین ترجمه‌ناپذیر است»^۴ با صدها مورد استثنا، زیر سؤال می‌رود.

به سؤالی که عنوان این نوشتار زار گرفته است، با بررسی مبسوطی که به دنبال خواهد آمد، جواب مثبت داده خواهد شد، زیرا «ترجمه‌پذیری» در بیشتر اقسام اسامی خاص صادق است. ذیلاً به سه مورد اسامی خاص که از انگلیسی به فارسی و بالعکس، تحت اصول خاصی قابل ترجمه است، اشاره می‌شود:

اسم اشخاص (حقیقی و خیالی) و factual and fictitious و اسم‌های خاص عام (antonomasia)
اسم امکنه (شامل اسامی حقیقی، جغرافیایی، اقلام، آدرس و خیالی)
اسم اشیا (تجارتی - شیء)

الف) اسم اشخاص:

۱- حقیقی:

۱- بیشتر اسامی کوچک در زبانهای اروپایی قابل ترجمه است. مثلاً Louis و Francois (فرانسوی) به Francis و Lewis (انگلیسی) ترجمه می‌شود.

۲- اقباب شخصیت‌های تاریخی ترجمه می‌شود. مثلاً شاه‌عباس کبیر (فارسی) به Shah abbas, The Great (انگلیسی) و طاهرزوالیمینین (فارسی) به Tahir, The Ambidextrous (انگلیسی)؛ یا Richard, The lion-hearted و William, The Conguer (انگلیسی) به ترتیب به «ویلیام فاتح» و «ریچارد شیردل» ترجمه می‌شود.

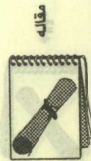
۳- اسامی کوچک اشخاص را در فارسی بیشتر به تلفظ فرانسوی می‌آوریم. مثلاً برای اسامی انگلیسی «لوئیز»، «ریچارد»، «مایکل»، «جرج» و «هنری» به ترتیب ترجمهٔ «لویی»، «ریشارد»، «میشل»، «ژرژ» و «هانری» که تلفظ فرانسوی این اسامی است، پیشنهاد شده است.

۴- اسامی قدّیسن و شخصیت‌های مقدس انجیل، تورات و قرآن را باید ترجمه نمود. مثلاً Jonah بونس، Joshua یوشع، Joel یوئیل، John, The Baptist یحیی معتمد، Aron هارون، Elizabet الیصابات ترجمه می‌شود.^۵

۵- اسامی فلاسفه و دانشمندانی که ترجمهٔ جانفادهٔ قابل قبولی دارند و در زمان نهضت ترجمهٔ اسلامی معرّب شده‌اند، باید به همان صورت ترجمه شود؛ یعنی ارسطو، افلاطون، سقراط، جالینوس و طالس، به ترتیب ترجمهٔ کلماتی چون Plato, Socrates, Aristotle, Thales و Galon باید باشد. همین‌طور مورد اعلام ایرانی، افغانی و عربی (شخصیت‌های علمی جهان اسلام اعم از فلاسفه و حکما) که در متون کلاسیک اروپایی، ترجمهٔ پذیرفته‌شده‌ای دارند، باید بدون تغییر حفظ گردند، نظیر: ابن‌یاحه، ابن‌حزم، ابن‌رشد، ابن‌سینا، ابن‌هین، ابن‌طفیل،

آیا اسامی خاص ترجمه پذیرند؟

□ علی عالمی کرمانی



ابومعشر، غزالی، فارابی و رازی که به ترتیب به Avempace, Abubacer, Avicenna, Averroes, Aben hzazam, Alfarabi (Avennasar), Rhazes ترجمه شده‌اند.^۶

۱- در مورد القاب و عناوین اسماء خاص حقیقی - مخصوصاً در آدرس‌نویسی - مانند Mr, Monsieur, Senor, Duchess, Marchioness و غیره عیناً خود آن‌ها را ترجمه نموده، یا به جای همه آن‌ها از کلمه «آقا» استفاده می‌کنیم. لازم به یادآوری است که همه عناوین ذکر شده با نام خانوادگی می‌آیند و نام کوچک در زبان انگلیسی - برخلاف فارسی - عنوان‌پذیر نیست. (در صورتی که در فارسی مثلاً داریم حاجی اکبر، مراد کرلایی، سرور زواری، استاد حسن، آقا رضا و...)

عناوین حرفه‌ای و اعیانی مثل: Marguis, Professor, Doctor, Graf, Comte, Duke, Duchess, Countess ترجمه می‌شوند. منتهی چون تلفظ فرانسوی به فارسی نزدیک‌تر است، عناوین فوق با این تلفظ ترجمه می‌شوند. بنابراین Duchess به دوشس و Marchioness به مارکیز ترجمه می‌شود. به جای Earl و Grof که کنت می‌گذاریم. عناوینی که در زبان فرانسه معادل ندارند، یا به کلی حذف می‌شوند یا به‌عینه به فارسی منتقل می‌گردند، مثل Don و Dom. در صورت لازم، توضیحات ضروری در پراشت داده می‌شود.^۷

۱-۷ در مورد القاب و عناوین اسم‌های خاص حقیقی فارسی به طریقه ذیل عمل می‌کنیم: شیخ Shaikh, حاجی Haji, سید Sayyid, خان Khan, میرزا Mirza, بیگم Bigum, بیگ Big, شاه Shah, حجت‌الاسلام Khan - ul - Islam و آیت‌الله Auat - ul - lah عیناً به‌انگلیسی منتقل می‌شوند. عناوینی چون خاتون، بی‌بی، آقا و آغا (پسوند اسم کوچک) مستقیماً به متن انگلیسی برده می‌شوند و کلاً حذف می‌گردند. استاد و مهندس را به Mr. ترجمه می‌کنیم. (باید توجه داشت که مورد استعمال این عناوین و القاب حتماً حقیقی باشد).

۲- خیالی:

به نام‌ها و عناوین خاصی که در ادبیات می‌آیند و دارای معانی ضمنی Connotation (آوایی یا معنایی) هستند، «اسامی اشخاص خیالی، اطلاق می‌شود».^۸

برای ترجمه این اسامی، پیتیر نیومارک Peter Newmark راهی پیشنهاد می‌کند که برای زبان‌های هم‌ریشه (مثل زبان‌های کشورهای اروپایی یا زبان‌های عربی و فارسی) مناسب است. ولی برای زبان فارسی و انگلیسی که فاقد تقارن ریشه‌ای هستند، راه‌حل جالبی به نظر نمی‌رسد. وی پیشنهاد می‌کند که اول باید Connotation (لفظی و معنایی) اسم خاص زبان مبدأ را به زبان مقصد ترجمه نمود؛ آن‌گاه صورت ترجمه‌شده آن را به زبان مبدأ باز گردانید. البته این در صورتی است که نام قهرمان‌ها در عرف کتابخوان‌های زبان میزبان جا نیفتاده باشد. مثلاً Miss Slowboy را برای ترجمه به زبان آلمانی اول باید به Flaubub ترجمه کرد، بعد آن را به صورت Flowboob به زبان مبدأ (انگلیسی) بازگردانید یا در ترجمه به زبان فرانسوی آن، ابتدا باید به صورت Lentgarcon ترجمه کرد و آنگاه به صورت Longarson به زبان انگلیسی برد.^۹

آثاری که اسامی خاص در آن بیشتر قابل ترجمه است و گاهی باید این کار را مستقیماً در متن انجام داد، عبارتند از تمثیل‌ها، کم‌دی‌ها، طنزها، داستانهای جن و پری یا داستانهای کودکان و به طور کلی آثاری

که قهرمان‌ها و صحنه‌های آن‌ها از قابلیت اقتباس برخوردارند.^{۱۰}

۱-۲ در رمان‌ها و نمایشنامه‌های تمثیلی مثل سیر و سلوک زایبر Ever Man Pilgrim's Progress که قهرمان‌ها نوعی بوده، متعلق به ملیّت و فرهنگ خاصی نیستند، باید آن‌ها را ترجمه نمود. به مثال‌هایی از Pilgrim's Progress توجه نمایید.^{۱۱}

Mr. Blindman	آقای کور باطن
Mr. no - good	آقای بی‌ثمر
Mr. Malice	آقای کینه‌جو
Mr. love - lust	آقای شهوتران
Mr. live - loose	آقای لاپایلی
Mr. lair	آقای کاذب
Mr. Cruelty	آقای ستم‌پیشه

۲-۲ در کم‌دی‌ها و طنزها هم معمولاً قهرمان‌ها نوعی هستند و از قابلیت اقتباس زیادی برخوردارند، مخصوصاً اگر بُعد زمان و فوق پیام بر فرهنگ، ترجمه اسامی خاص را توجیه کند، مثل میرزا طوّار خان که شغل استیفا دارد، زمان خان حاکم است و ملّا پناه که فالگیر می‌باشد. اصولاً لطف و ظرافت کم‌دی‌ها و طنزها تا حدّی در انتخاب آگاهانه اسم‌های شخصیت‌ها نهفته است. مثال‌هایی از آثار اکبر رادی^{۱۲} به همراه ترجمه پیشنهادی آقای محمدعلی مختاری یکی از اساتید دانشگاه باهنر کرمان را در ذیل مشاهده می‌کنید:

Louis shepherdsen	لویی چوپان‌زاده
John Fleshy	احمد گوشتینی
Mr. Beggan	گداخان
Mr. Brainy (Mr - Egghead)	دماغ
Honey	جگرگوشه
Monsieur	موسیو
Mr. Stitich (Mr. Snip)	پخدوز
John Laughter	احمد خنده
Old Johny Crestfallen	خان بابا افتاده
Dr. Mouse	دکتر موش
Pegi tall	پری بلند
The Venerable Whisker	ابوالیشم
Aliov	علیوف
John thiny	احمد هیکل

در این نامگذاری‌ها، ظرافت‌ها و باریک‌اندیشی‌هایی به کار رفته است که قبل از ترجمه آن‌ها باید متون مربوطه (گفتگوها و دستورهای صحنه) را به دقت مطالعه کرد. در معادل‌سازی‌های بالا، هم تیپ شخصیت‌های نمایش در نظر گرفته شده است و هم ویژگی‌های جسمی و ظاهری آن‌ها (ویژگی جسمی حقیقی، مثل ابوالیشم، پری بلند و احمد گوشتینی و ویژگی ظاهری به‌صورت طعن‌آمیز مثل دکتر موش و احمد هیکل). در بعضی موارد نامگذاری بیانگر ویژگی‌های اخلاقی، وضع حال و گذشته، ملیّت و شغل شخصیت‌های نمایشی و داستانی است. احمد خنده، خان بابا افتاده، علیوف، موسیو، و پخدوز نمونه‌هایی از این قبیل می‌باشد.

۲-۱ - بعضی از نام‌های خاص ادبی، معنی ضمنی روشنی برای خوانندگان زبان مقصد (یا میزبان) ندارد. تنها خوانندگان زبان مبدأ می‌توانند معنی تلویحی آن‌ها را درک کنند. مثلاً «طوطی» و «آنسیه»

اسم‌های روستایی هستند، امّا «مهرانگیز» و «پری» نام‌هایی شهری. در بین نام‌های شهری «فخری اعظم» نامی است اشرافی، «مه‌ری» و «اقدس» نام‌هایی است که بیشتر در بین افراد نوکسبه و تازه به دوران رسیده رایج است. در بین جامعه مهاجر ما نام‌هایی چون «اکرم» و «اعظم» برای دختران و نام‌های غیرترکیبی برای پسران (چون «علی»، «حسن» و «حسین» بدون هیچ پس ضمیمه و پیش ضمیمه‌ای) بیانگر تأثیرپذیری فرهنگ مهاجرت می‌باشد.

جالب است بدانیم که اسامی در بعضی موارد بیانگر ملیّت، زبان و مذهب یک جامعه هستند. اسم‌هایی چون «حسین‌داد»، «کلب حسن» و «عبدالمعلی» برای هر خواننده افغانستانی این پیام را دارند که نویسنده متن، هزاره‌ای شیعه‌مذهب بوده است یا لاقلاً موقعیّت مکانی متن و پیام فرهنگی آن، هزاره‌جات و اندیشه مردم هزاره را به تصویر می‌کشاند. «محمد غوث» و «غلام حضرت» به «افغانی» بودن و «قندهاری» بودن متن تکیه دارند. «شیما» و «لیلما» می‌رسانند که نویسنده تحت تأثیر فرهنگ پایتخت (کابل) قرار داشته است. اگر روزی در آینده نسل فرهنگ دوست ما به نام‌هایی چون، «ملّا»، «آخوند»، «تحریک کرام»، «جنرال» (ژنرال)، «پهلوان»، «آمر»، «دیوانه» و «استاد» برخورد نمایند، بدون تردید خواهند گفت این متن متعلق به دوران جنگ‌های خانمانسوز داخلی است.

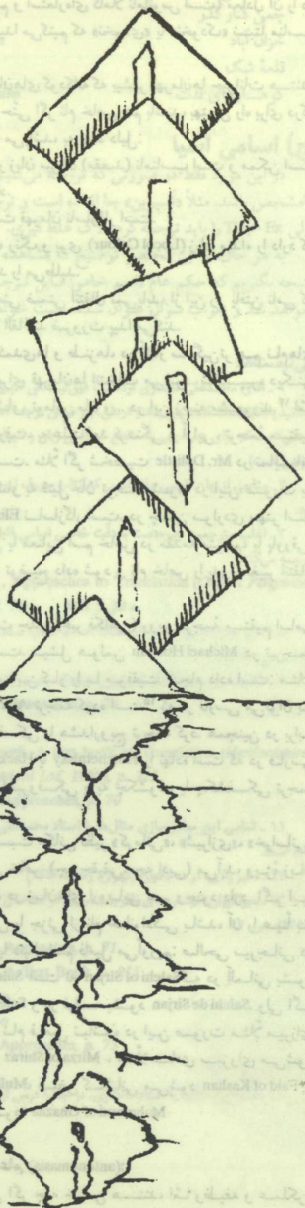
۲-۲ در اواخر دوره قاجاریه در ایران که نمایشنامه‌های مولیر توسط میرزا حبیب اصفهانی و محدّس حسن خان اعتمادالسلطنه ترجمه شد، نام تمام شخصیت‌های آن به نام ایرانی برگردان شد.^{۱۳} «زهره خانم»، «حیدر بیگ»، «زهرینه»، «حقیقه» و «موسی» نام‌های ترجمه شده هستند. علت این کار دو چیز بود:

- قابلیت اقتباس کم‌دی‌های مولیر
- تزیینی مترجمین آن‌زمان که سریمّا متوجه این ویژگی (اقتباس) شدند.

۲-۳ کم‌دی‌های دوره الیزابت، بازگشت و جیمز نیز دارای اسامی خاص هستند که ترجمه‌پذیرند. استاد مختاری چهار نمایشنامه دوره بازگشت را این گونه معادل‌سازی کرده است:

Foible	ضعیفه
Mr. Aimwell	آقای خوش‌نیت
Mr. Sullen	آقای تندخویان
Mr. Scrub	آقای زحمتکش
Mr. Horner	آقای قتلبان، آقای زن به مزه
Lady Bountiful	خانم سخی
Mr. Waitwell	آقای خوش‌خدمت
Mincing	خانم نازداریان (نری خانم)
Mr. Pinchwife	آقای نیشگونیان (وشگونیان)
Mrs. Squeamish	خانم نازک نارنجی
Lady Wishfort	خانم آرزوبیان (آرزوداران)
Quack	آقای زمالزاده (رمالیان)

۲-۳ در داستان‌های پریان، چون قهرمان‌هایی نظیر شاهزاده، پرنس، شاه‌پریان، ملکه پریان، عموزه، جادوگر، غول و... تا حدّی در همه فرهنگ‌ها یکسان به نظر می‌رسند، لذا ترجمه آن‌ها بهتر در ذهن خواننده متن زبان مقصد جا می‌گیرد. مثلاً آلانها در برابر Tom thumb





کلمه Daumesdick می‌گذارند. در فارسی، به جای این که «تام شستی» ترجمه شود (که اسم و استعاره‌ای کاملاً نامأنوس است) معادل آن را در افسانه‌های فارسی پیدا می‌کنیم که «نخودی» یا «نخودک» نسبتاً مناسب به نظر می‌رسد.

۲- در داستان‌های کودکان که بیشتر قهرمان‌ها حیوانات هستند، ترجمه کردن نام‌ها، حتی اگر نام خاص هم باشند، بهترین راه برای درک خواننده متن میزبان می‌باشد، به چند دلیل:

نام شخصیت در زبان میزبان (منصداً نامناسب است و ممکن است موجب تمسخر شود.

- نام، با شخصیت قهرمان ناسازگار است.

- نام شخصیت، رنگ و بوی (Local Colour) زبان میبده را دارد که ترجمه به زبان مقصد را می‌طلبد.

با نام اصلی، معنی ضمنی انتقال نمی‌یابد، از این رو یافتن نامی که این Connotation را القا کند ضرورت پیدا می‌کند.

۵-۲- غیر از کمدها و طنزها، در آثار سنگین‌تر هم نام‌های مناسب و سنجیده برای قهرمان‌ها انتخاب می‌شود. شکسپیر، دیکنز، اسکاتلوراید، برناردشو، توماس مان و... در این زمینه مشهورند. اما همان‌سان که اشاره رفت، به علت بُعد فرهنگی و آوایی، ترجمه مستقیم آن‌ها در متن روا نیست. مثلاً اگر شخصیت Mr. Dolittle در نمایشنامه Pygmalion برناردشو به قنبل خان ترجمه شود، در این صورت با Mr. Higgins یا Eliza ناسازگار است. در چنین مواردی بهتر است Connotation آوایی یا معنایی اسم خاص در مقدمه مترجم، یا پاورقی، یا پرازنر و یا نامنامه توضیح داده شود و نام خاص را بدون تغییر انتقال دهند.

۶-۲- در ادبیات جدی (غیر فکاهی) روس ترجمه مستقیم اسامی خاص امکان‌پذیر است. میشل هولمن Michael Holman در ترجمه «رستخیز» تولستوی این کار را با موفقیت انجام داده است: مثلاً، Nabatov را به Alarnov ترجمه کرده است^{۱۵} که در فارسی می‌توان به ششدارف یا هشدارفسکی یا هشدارویچ ترجمه کرد. همچنین در برابر Toporov کلمه Hatchetnisky یا Hackitov نهاده است که در فارسی می‌توان به تیروف یا تیروفسکی یا به چکشوف یا چکشفسکی ترجمه کرد.

۷-۲- پسوند نسبت مکانی نظیر «کرماتی»، «شیرازی»، «خراسانی» و... که همواره اسامی خاص (چه حقیقی، چه ادبی) می‌آید، ویژه زبان فارسی نیست، بلکه در زبان‌های اروپایی هم وجود دارد. اگر این پسوند، نام خانوادگی یا جزئی از نام خانوادگی باشد، آن را عیناً به صورت اسم فامیل یا دنبال اسم فامیل می‌آوریم: صالحی سیرجانی در انگلیسی Salehi Sirjani است نه Salehi of Sirjan که در آلمانی بشود Salehi von Sierdshehann و در فرانسه بشود Salehi de Sirjan. ولی اگر این پسوندها جزء نام فامیل نباشد، در این صورت مثلاً میرزای شیرازی می‌شود Mirza of Shiraz، مثلاً هادی سبزوای می‌شود Mulla Hadi of Sabzavar فیض کاشانی می‌شود Faid of Kashan و محمود غزنوی می‌شود: Mahmood of Ghazna

۳- اسم‌های خاص عام (antonomasia):

بعضی از اسامی اگر چه خاص هستند، اما وظیفه و عملکرد (function) اسم عام را دارند که در انگلیسی به آن‌ها antonomasia

می‌گویند. آن‌ها انواعی دارند که ذیل اشاره شده است:

۱-۳- معروف‌ترین نام‌های خاص عام، پرسامدترین نام‌های خاص یا نام‌های کلیشه‌ای یک زبان هستند. این نام‌ها دالالت بر فرد خاصی نمی‌کنند و بیشتر در تمثیل به کار می‌روند و انتقال ملیت آن‌ها ضرورتی ندارد. مثلاً «عمرو» و «زید» در عربی، «حسن» و «حسین» در فارسی، Johny, Jack and Jill و Judy در انگلیسی از جمله اسامی خاص عام هستند. Jack and Jill را می‌توان به «همای و همایون» یا «آذر و دارا» یا «هادی و هدی» در فارسی ترجمه نمود.

۲-۲- برخی از اسامی خاص عام، اگر چه شمولیت عام دارند؛ دالالت بر ملیت و مذهبی خاص می‌کنند. این اسامی وقتی از زبانی به زبان دیگر بروند، ترجمه می‌شوند. John Bull نمونه‌ای از این نوع اسم می‌باشد که تجسم یک فرد انگلیسی نوعی و تمام عیار می‌باشد و Mick و Paddy که بر هر فرد ایرلندی اطلاق می‌شود. Hans و Johann گرچه برابر John انگلیسی هستند، اما Connotation ملیت آلمانی را با خود دارند. در صورتی که متن، انتقال ملیت را بطلبد، در این صورت نمی‌توان آن را ترجمه کرد. مثلاً Aunt Sally را می‌توانیم به «عمه قزی» ترجمه کنیم، ولی Uncle sam را عموسام ترجمه می‌کنیم و Sam که بیانگر دموکراسی قلابی امریکاست، ترجمه نمی‌شود.

ب) اسم ممکنه:

۱- حقیقی: شامل اسامی جغرافیایی و اقلام آدرس نظیر اسامی خیابان‌ها، میدان‌ها، مؤسسات و... می‌باشد.

۱-۱- در ترجمه نام‌های جغرافیایی کمتر دچار اشکال می‌شویم، چون معمولاً دارای مفهوم ضمنی نیستند، اما باید در عین حال، نکاتی را در نظر گرفت. برخی از نام‌های جغرافیایی، وقتی از زبانی به زبان دیگر رفته‌اند، جهت آسان شدن در تلفظ و املا، تغییراتی کرده‌اند. در این گونه موارد، اگر کلمات در زبان مقصد جا افتاده باشند، لازم است به همان شکل قبول کنیم. مثلاً انگلیسی‌زبانان «مشهد» را Meshed و دهلی را Delhi می‌نویسند و چون این دو فرم برای این دو واژه در این فرهنگ جا افتاده، لذا ناچاریم به همین صورت قبول کنیم.

برای ترجمه متون قدیم، لازم است نام‌های معادل قدیمی آن‌ها را پیدا کنیم و نام جدیدشان را بین پرازنر یادآور شویم. ولی برای نام‌های جدید این مشکل وجود ندارد. مثلاً، اگر متن قدیمی باشد Aegian Sea یا بحرالجزایر ترجمه می‌کنیم نه دریای اژه؛ Caspian را «بحر جیرجان» ترجمه می‌کنیم نه دریای خزر؛ Ceylon را «سراندیب» ترجمه می‌کنیم نه سری‌لانکا و...

در قاره‌های کودتاخیز نظیر امریکای لاتین و افریقا، کشورها با سرعتی بیش از آنچه که اطلس بتواند آن‌ها را ردیابی کنند، تغییر نام می‌دهند و از طرفی چون این کشورهای تازه‌نام، تعصب و غرور ملی شدیدی دارند، باید نام جدید آن‌ها در ترجمه، دقیق برگردان شود. لذا باید سعی کنیم اگر اطلاعاتی دقیق نداشته‌ایم، نام‌ها و معادل‌هایی به کار ببریم که خیلی بازپس‌گیرانه نباشند و از نظر سیاسی دارای بار خنثی باشند (آقای تاکاهاشی یکی از دیپلمات‌های ملل متحد در امور افغانستان می‌گفت که در فندهار ضمن گفتگو با مقامات طالبان بدون توجه به تغییر نام افغانستان، چند بار نام افغانستان را به کار بردم. طرف قندهاری گفت: «بگو امارت اسلامی افغانستان»

۲-۱- اگر اسامی جغرافیایی دارای معانی ضمنی Connotation

باشند، باید بعد از نام آن‌ها، بین پرازنر توضیح داده شود؛ مثل «دیر یاسین» و «کفر قاسم» (محل‌های قتل عام فلسطینیان توسط اسرائیل)، «کمب بویو» (محل قرارداد اسارت باز رئیس‌جمهور وقت مصر با اسرائیلی‌ها که از قضا این قرارداد به همین نام در عرف سیاسی معروف است)، «افشار» (محل که تعداد بی‌شماری از افراد غیرنظامی به جرم داشتن یک باور قتل عام شدند)، غرب کابل (جایی که شمشیرهای خیانت و رذالت از نیام بیرون آمدند و از چهار سوی در این محل تلاقی کردند).

۲-۱- بعضی از نام‌های جغرافیایی با چند پس‌ضمیمه به صورت یک اصطلاح درآمده و تبدیل به اسم عام شده‌اند. در صورت عدم آشنایی خوانندگان میزبان، باید آن‌ها را ترجمه نمود. مثل: He met his Waterloo (او به آخرین شکست سرنوشت‌ساز خود مواجه شد^{۱۶}) He foud his Mecca (او به کمال آرزوی خود دست یافت). در همین جا لازم است یادآور شویم که در زبان فارسی «جابلقا» و «جابلسا» دو محل دوردست می‌باشد و این، یک اصطلاح شده است، نه این که دو محل جغرافیایی درکار باشد.

۲-۱- نام خیابان‌ها، میدان‌ها و کوچه‌ها ترجمه‌پذیر نیست، مخصوصاً اگر به صورت آدرس به کار رفته باشد. مثلاً میدان انقلاب، EngheLab sq نوشته می‌شود، Revolution sq. همچنین خیابان آزادی Azadi st. (AV) می‌آید، نه Freedom st. (AV)

۵-۱- اسامی شرکت‌ها، مؤسسات، بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها و... قابلیت پذیرش ترجمه را ندارند، چون از جمله مواردی اند که به فرهنگ زبان مبدا تعلق دارند. مثلاً شرکت کاخ‌ساز Kakh saz co بیمارستان مهر Mehr Hospital و دانشگاه شریف Sharif university به همین صورت باید به انگلیسی ترجمه شود، نه به صورت Castlebuider, Noble university و Love Hospital زیرا هدف شناخت آن‌هاست نه توصیف آن‌ها.^{۲۰}

یادآوری: نام مجلات و روزنامه‌ها ترجمه نمی‌شود. هفته‌نامه زن روز همان Zaneruz weekly است نه Modern woman weekly، و Newsweek را نمی‌توان «اخبار هفته» ترجمه کرد.

۶-۱- بعضی از اقلام آدرس به صورت metonymy مجاز به کار می‌روند که آن‌ها را باید ترجمه کرد، مگر آن که برای خوانندگان زبان میزبان روشن باشند، مثل House No 10 (خانه نخست وزیر بریتانیا)، Whire Hall (حکومت بریتانیا) و Fleet (خیابان محل استقرار مطبوعات بریتانیا).

۲- تخیلی:

۱-۲- در مورد ترجمه اسم مکان تخیلی در ادبیات جدی، مثل اسم اشخاص عمل می‌کنیم، که ذکر آن قبلاً رفت.

۲-۲- در ادبیات غیرجدی (کمدی، طنز، قصه‌های پریان و کودکان) چون محدودیت‌های Local colour کمتر اعمال می‌شود، لذا همه اسامی مکان ترجمه می‌شوند. به مثال‌های انگلیسی زیر از سیر و سلوک زایر Pilgrim's Progress باین Bunyan و 1984 اورول Orwell با ترجمه پیشنهادی استاد مختاری توجه نمایید:

شرقاویه
عراقیه

- دوره خضوع
چمن کنار گذر
خران آباد
قلعه شک
کوهسارهای لذت
- ج) اسامی اشیاء
- در این مورد فقط در صورتی که ترجمه می‌کنیم که برای خوانندگان نامشخص باشد. مثلاً «آسپرین» جا افتاده است و ترجمه‌ای را نمی‌پذیرد، ولی Tipp-Ex را باید ترجمه کرد، لاک غلط‌گیری.
- به هر حال، با این مختصر توضیح که مشاهده نمودید، می‌توانیم نتیجه بگیریم که حکم عام «اسم خاص قابل ترجمه نیست»، نقض خواهد شد و جواب سؤال عنوان شده، مثبت خواهد بود.
- پی‌نوشت‌ها:
- ۱- آقای محمدعلی مختاری اردکانی، فوق لیسانس ادبیات انگلیسی و یکی از استادان باسابقه دانشگاه شهید باهنر کرمان. (در ضمن ترجمه اسلامی عنوان دوازده واحد درسی است که برای دست‌یابی به مقطع لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی، گذراندن آن الزامی است)
- ۲- منابعی از زبان فارسی و انگلیسی که کتاب معروف نیومارک نیز در این مجموعه بود.
- ۳- اغلب مترجمین چیره‌دست با دقت خاصی اسامی قابل ترجمه را در متون ادبی ترجمه می‌کنند.
- 4 - Peter Newmark, Approaches to Translation (Oxford Pergamon Press Ltd, 1982), P. 70. Mill به نقل از
- ۵- امیر جلال‌الدین اعلم، فرهنگ اعلام کتاب مقدس (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷)
- ۶- غلام‌حسین صدر افشار و دیگران، فرهنگ مترجم (تهران: نشر آفتاب، ۱۳۶۳)
- 7 - Newmark, Appnoaches, p. 73.
- 8 - Ibid, p. 71
- 9 - Peter Newmark, A text book of Translation (Hertjfordshire: prentice Hall International Ltd, 1988), p. 215.
- 10 - newmark, Approaches, p. 70
- ۱۱- تمامی این معادل‌سازی مثال‌ها را استاد محمدعلی مختاری اردکانی انجام داده است.
- ۱۲- اکبر رادی، در مه بخوان (تهران: زمان، ۱۳۵۴)
- ۱۳- هیو گوران، کوشش‌های ناچارم: سیری در صد سال تئاتر ایران (تهران: آگاه، ۱۳۵۷)، ص. ۸۲
- 14 - Newmark, Appoaches, p. 71
- 15 - Newmark, A Text Book, p. 215
- 16 - Ibid, p. zoo
- 17 - Ibid, p. zoo
- 18 - Newmark, Approaches, p. 73
- 19 - Ibid
- ۲۰- همه این مثال‌ها را استاد مختاری، در جلسه درس آورده است.

